

## نخستین آفریده از منظری اسلامی و مسیحی

رضا الهی منش

### اشاره

این نوشتار ناظر به بحثی است که در طول تاریخ از مسائل و دغدغه‌های فکری انسان بوده است. هم حس کنجکاوی بشر و هم تأثیری که این معرفت در عمل می‌گذاشته، موجب شده است تا فرهیختگان علوم مختلف از فلسفه، عرفان، کلام، طبیعیات و... به بررسی این مهم بپردازند. در این بین دیدگاه ادیان، به ویژه دو دین توحیدی اسلام و مسیحیت حائز اهمیت زیادی است. در خصوص اسلام، چون در قرآن مجید، سخنی به صراحت در این باب نیامده، شاکله اصلی بحث بر روایات نبی اعظم اسلام (ص) بنیان شده است.

در نگاه به روایات و جمع‌بندی آنها، هم به معانی ظاهری الفاظ و هم به برداشت‌های فلسفی، عرفانی و کلامی توجه شده و دیدگاه صدر المتألهین (ره)، که در شرح اصول کافی نگاهی جامع به این بحث داشته، مورد تأکید قرار گرفته است. نگاه عرفانی و کلامی قاضی سعید قمی (ره) در شرح توحید صدوق، که به تعبیر بعضی از بزرگان در مباحث کلامی و اعتقادی مثل و مانندی ندارد، نیز مورد توجه قرار گرفته است. در میان شارحان فیلسوف و عارفی که به تفسیر و تحلیل قرآن و سنت پرداخته‌اند به همین دو اکتفا شده است. دیدگاه بزرگانی چون فیض کاشانی و ملا صالح مازندرانی به همین دو دیدگاه نزدیک است. اما در طرح دیدگاه محدثان، تنها به دیدگاه مرحوم مجلسی اشارت رفته است، زیرا عالمانی چون صاحب عوالم شبیه همین دیدگاه را دارند. گفتنی است که چون علامه مجلسی حدیث «اول ما خلق الله العقل» را حدیثی عامی می‌داند از این رو

جمع‌بندی او از روایات با جمع‌بندی ملاً صدرا و قاضی سعید متفاوت است. نگارنده در این مقاله با ارجاع محققان به چند کتاب اصیل روایی شیعی، از قبیل من لایحضره الفقیه و کز الفوائد کراچکی اثبات نموده است که حدیث مذکور بین عامه و خاصه مشهور بوده‌است. به منظور تکمیل بحث به اجمال، دیدگاه فلسفه و عرفان اسلامی نیز مطرح شده است.

در بیان نظرگاه مسیحی، نگارنده توجه دارد که اعتقاد به عهد عتیق جزئی از اعتقادات مسیحی است، اما با توجه به این‌که موضوع مقاله در قلمرو مسیحیت بر «کلمه» یا «لوگوس» انطباق می‌یابد و بسیاری بر آنند که اساس این تفکر از فلسفه یونان باستان و از طریق فیلون یهودی به دست پولس و یوحنا رسیده است، تا به حدی موضوع را در فلسفه یونان و تفکر فیلونی پی گرفته‌ایم و طبعاً در طرح دیدگاه فیلون، نیم‌نگاهی هم به تعالیم دین یهود داشته‌ایم.

واژه «نخستین آفریده» در معنای تحت‌اللفظی‌اش به ابتدای زمانی خلقت، اشاره دارد، لذا منعکس‌کننده نظریات و تفکرات مختلف نیست، زیرا اولاً قبل از خلقت ماده، سخن از زمان بی‌معناست و ثانیاً از نگاه عرفان و بسیاری از مکاتب فلسفی، رابطه موجودات با خداوند رابطه خلق و ایجاد نیست، بلکه رابطه صدور است و صدور به معنای آفرینش بعد از عدم نیست، بلکه به معنای ظهور بعد از خفاء است. بر اساس نظریه صدور، موجودات صرفاً تجلی و تنزّل کمالات ذاتی حق تعالی هستند، البته تجلی و تنزلی دارای مراتب. از دیدگاه عرفان می‌توان از «صادر اول» یا «تجلی اول» سخن گفت، اما از «آفریده نخستین» نمی‌توان حرفی زد، زیرا خلقت و آفرینش اساساً به معنای وجود بعد از عدم است؛ کما این‌که در اعتقاد نامه‌های مسیحی نیز مخلوقیت و آفریده‌شدن حضرت عیسی (ع) مطرح نیست، بلکه از «مولودیت» او سخن رفته است. بر این اساس اگر بخواهیم عنوان بحث، جامع همه نظریات باشد یا باید واژه «آفریده» را به معنایی اعم به کار ببریم تا شامل صادر نیز شود، یا از عنوان‌های متعددی استفاده شود: «نخست آفریده، صادر اول، مولود نخستین...». مقصود از اولیت زمانی در اینجا یعنی اگر زمانی بود و می‌خواستیم موجودات فرازین را بر اساس آن رتبه‌بندی کنیم، «نخستین آفریده» پیش از همه بود.

عنوان مورد بحث از منظرهای متفاوت مورد بحث قرار گرفته است. متون فلسفی

با تمام گرایش‌های متفاوتش، متون عرفانی تمام فرق و نحله‌های باطنی، و متون دینی ادیان مختلف، هر کدام به گونه‌ای «نخستین آفریده» را معرفی نموده‌اند. اما به جهت گستردگی بحث، تمرکز ما در این تحقیق بیشتر بر بیان نظریه دو دین مهم ابراهیمی، یعنی اسلام و مسیحیت آن هم بر اساس متون دینی آنها می‌باشد. البته به برداشت‌ها، تفسیرها و تأویلات فلاسفه و عرفا از این متون نیز به تناسب می‌پردازیم.

### اهمیت بحث

حس علم جوئی و حقیقت‌طلبی ما را به کشف حقایق و امی دارد، خاصه در مورد «اولین آفریده» و یا «صادر اول» که در بین حقایق امکانی، دارای عالی‌ترین شأن و بیشترین سنخیت با حق تعالی، و از نگاه فلسفی و عرفانی، بعد از حضرت احدیت، مهم‌ترین موجود است.

از نگاه فلسفی: تمام سلسله علل و معلول‌ها به آن نخستین آفریده می‌رسد و او خود بدون واسطه معلول حق تعالی است و از چنان بساطتی برخوردار است که بر اساس قاعده سنخیت بین علت و معلول، تنها او توانسته است معلول بلا واسطه خداوند باشد. پس سلسله علل و معلولات، تماماً، در تأثیر و تأثر و کمالات خویش وام دار این نخست آفریده‌اند. بنا به دیدگاه صدرایی امکان وجودی و فقری، سلسله معلولات نا هیولای اولی همه عین ربط به علل خود هستند و وجود آنها چیزی جز اضافه اشراقی سلسله علل هستی نیست و از خود هیچ هویت و ذات مستقلی ندارند. بر این اساس هویت و تحقق سلسله موجودات همیشه در گرو عنایت و فیض مدام عقل اول و اولین علت (بعد از حضرت حق) بوده و است. همچنین در تلقی فلسفی، پایین‌ترین مرتبه معلولات، یعنی هیولای اول که قوه محض است با پذیرفتن صور مختلف از جسمیه، نباتیه، حیوانیه و انسانیه، به سوی علة العلل سیر می‌کند و با گذشت از مرحله‌های عقل هیولانی، عقل بالملکه و عقل بالفعل با عقل فعال اتصال یا اتحاد پیدا می‌کند و از آن حد هم گذشته به مراتب عالیه عقول و مرتبه عقل اول ارتقاء پیدا می‌کند.

از نگاه عرفانی: جریان فیض در قوس نزول از صادر اول، که همان فیض منبسط و تجلی تمام اسماء و صفات حق تعالی به صورت مبسوط و یک جاست، شروع می‌شود و

تا آخرین تنزلات ادامه پیدا می‌کند، و سپس در قوس صعود، تمام موجودات از طریق نفس انسانی، که حلقه اتصال دو قوس است، با سلوک و یا جذب به از تعینات و مراتب تجلی عبور کرده به لقاء تجلی اول و صادر نخستین که تجلی تمام اسماء و صفات حسناى الهی است نائل می‌گردند. پس در مقام نظر و به تعبیر دیگر در مقام هستی‌شناسی، همه موجودات به ویژه انسان در پی لقاء عقل اول (صادر نخستین) و اتحاد با آن می‌باشند.

اهمیت عملی بحث: بحث از آفریده و یا صادر نخستین در عمل نیز نقش آفرین است، زیرا در جای خود بحث شده است که بین دانسته‌ها و بایسته‌ها پیوند عمیقی<sup>۱</sup> هست و شناخت در کنش و عمل تأثیر مستقیم دارد، و از آنجا که فیض حق از طریق عقل اول و یا صادر نخستین به موجودات می‌رسد، پس هستی و هویت ما و تمام کمالات و هدایت ما، مرهون قابلیت و فاعلیت بی انتهای آن تجلی تمام‌نمای حضرت حق بوده است، پس شناخت او که مظهر کامل خدای جمیل علی الاطلاق است، در دل انسان شور و عشق به زیبایی محض می‌آفریند، عشق به زیبایی‌ای که در نهاد انسان نهفته شده است و این شور و عشق، سالک را به حرکت در می‌آورد. و از طرف دیگر می‌توان با استمداد از آن در مسیر سلوک احساس قوت کرد و از رنج تنهایی بیرون آمد.

بجاست برای درک اهمیت بحث از «اولین آفریده» یا «صادر نخستین» به سخنان دو فیلسوف و عارف بزرگ، یعنی مرحوم صدر المتألهین و قاضی سعید قمی در مورد «حقیقت محمدیه» که، چنانکه خواهد آمد، از نظر روایات و بیانات عرفانی اسلامی همان «اولین آفریده» است، تمسک شود.

صدرا: «حقیقت محمدیه که همان عقل اول است، ملاک کیفر و پاداش است و شناخت به صورت شایسته فقط از طریق او ممکن است و حتی خداوند از تمام پیامبران برای نبوت او پیمان گرفته است».<sup>۲</sup>

قاضی سعید: «هر موجودی به واسطه رسول خدا(ص) و با تبعیت از اوامر و نواهی او، به قابلیت می‌رسد که از آن طریق، معارف الهی‌ای که بر قلب پیامبر فیضان دارد، به قلب او انعکاس می‌یابد و در آخرت از شفاعت او بهره‌مند می‌شود».<sup>۳</sup>

۱. جوادی آملی، عبدالله، مادی اخلاق در قرآن، تفسیر موضوعی، ج ۱۰، ص ۴۱.

۲. صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی، شرح اصول کافی، ص ۲۱۹ و نیز رک: آیه ۸۱ آل عمران.

۳. قاضی سعید قمی، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۱۰۶.

### نخستین آفریده از نگاه قرآن و روایات اسلامی

از نگاه قرآن: در ابتدا باید این نکته را یادآور شد که در آیات قرآنی به صراحت در این باب سخنی نیآمده است، گرچه در آیه‌ای «آب» به عنوان منشأ تکوّن هر موجود زنده‌ای به حساب آمده است: «و جعلنا من الماء کل شیء حی». <sup>۱</sup> در تفسیر آیه شریفه یک احتمال این است که تمام موجودات و حتی ملائکه از آب آفریده شده‌اند. در این مورد سخن صاحب تفسیر روح البیان قابل توجه است:

اولاً، حیات به حیوانات اختصاص ندارد و شامل ملائکه و جنیان نیز می‌شود <sup>۲</sup> و حتی نباتات را هم در بر می‌گیرد، چنانکه قرآن می‌فرماید: «یحیی الارض بعد موتها» (حدید/۱۷)؛ ثانیاً، در بعضی روایات آمده: خداوند ملائکه را از باد، و باد را از «آب» آفرید و آدم را از خاک، و خاک را از «آب» آفرید و جن را از آتش و آتش را از «آب» خلق کرد؛ ثالثاً، در حدیثی مشهور آمده: «اول چیزی که خداوند آفریده جوهری بود... <sup>۳</sup> آن جوهری که مبدأ موجودات است دو جنبه دارد: الف) جنبه علوی که از آن به «روح اعظم» تعبیر می‌شود و منشأ خلقت ارواح انسان و فرشته است؛ ب) جنبه سفلی که از آن به «آب» تعبیر می‌شود و آن مبدأ پیدایش حیوانات و جنبدگان است. <sup>۴</sup>

یادآوری ۱: بعداً در جمع‌بندی روایات، حدیثی از علی (ع) نقل خواهد شد که طبق آن «آب» دارای مراتب است. رتبه‌های مافوق همه مجردات است، از این رو می‌توان آن را مبدأ تکوّن ارواح تلقی کرد. اما در مرتبه پایین منشأ خلقتِ مادیات است.

یادآوری ۲: در مبدئیت آب در آفرینش به گونه دیگری نیز می‌توان از قرآن استدلال کرد: زیرا از طرفی در آیه‌ای آمده است: «خداوند رحمان بر عرش مستقر شد» (۵ طه)

۱. انبیاء / ۳۰.

۲. زیرا آثار حیات عبارت است از: علم‌یابی، علم‌داری، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری و آیات مربوط به ملائکه و جن به این نشانه‌ها دلالت دارد، البته ملائکه چون فعلیت محض‌اند دچار انفعال و تأثر نمی‌شوند.

۳. گویا اشاره به این حدیث دارد که در بحار آمده: «اول چیزی که خدا آفرید جوهری بود، پس خداوند با مهابت به آن نظر کرد، پس آن جوهر به آب تبدیل شد، سپس خداوند از آن «آب» آتش و هوا و نور را آفرید» بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳.

۴. شیخ اسماعیل حتی برسوی در تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۲ و ۴۷۱ و کسانی دیگر نیز به این احتمال در تفسیر آیه اشاره کرده‌اند، مثل مرحوم فیض در صافی.

یعنی عرش تجلی «رحمانیت» خداوند است، و از طرف دیگر خلقت مظهر «رحمانیت» است: «الرحمن خلق الانسان» (الرحمن / ۱). اما عرش با این عظمت خود بر «آب» تکیه داشته است: «و عرش خداوند بر آب مستقر بود» (۷ هود). پس این «آب»، هر چه باشد دارای جایگاهی برتر از عرش است و چنانکه از بعضی روایات بر می آید، حقیقت این آب منشأ تکون همه موجودات مادی و مجرد است.<sup>۱</sup>

از نگاه روایات: اما روایات «نخستین آفریده» فراوانند و در آنها این نخست آفریده به صورت های گوناگون، از قبیل: نور، نور پیامبر، روح پیامبر، عقل، قلم، آب، مشیئت، ملک کروی، جوهر مطرح شده است. ما در هر مورد روایاتی را نقل می کنیم و سه نوع جمع بندی را از سه استوانه علمی اسلامی، یعنی جناب صدر المتألهین با مذاق فلسفی، عرفانی و جناب قاضی سعید قمی با گرایش عرفانی، کلامی و جناب مجلسی صاحب بحار الانوار با صبغه حدیثی و کلامی عرضه خواهیم کرد و در نهایت خود به جمع بندی مستقلی می پردازیم:

نور: فردی شامی در سؤالی از حضرت علی علیه السلام پرسید: اول مخلوق خدا چیست؟ حضرت فرمود: نور<sup>۲</sup>

نور پیامبر: در دسته ای از روایات، نور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به عنوان اولین آفریده معرفی شده است، در بعضی از این روایات به یگانگی نور رسول خدا با انوار دوازده امام و حضرت زهرا - سلام الله تعالی علیهم - اشاره شده است. به بعضی از احادیث نور در این باب اشاره می شود:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: اول مخلوق خدا چیست؟ حضرت فرمود: «نور پیامبرت ای جابر، خداوند او را آفریده و از او هر چیزی را به وجود آورد...»<sup>۳</sup>

۲) سلمان فارسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای سلمان! خداوند، قبل از خلقت آسمان، زمین، هوا، آب، خاک و انسان، مرا از نور مصفای خود آفرید و به عبودیت فرا خواند، پس من اجابت نمودم و از نور من، علی (ع) را آفرید و او

۱. صدر المتألهین، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۲-۴۰۰ و نیز اسفار اربعه، ج ۵، مبحث «اجماع الانبیاء و الحكماء علی حدود العالم»، ص ۳۴۶.

۲. علامه مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۷.

۳. بحار، ج ۵۷، ص ۱۷۰.

را به بندگی فرا خواند، پس او اطاعت نمود و از نور من و نور علی، فاطمه را آفرید و او را به بندگی فرا خواند، پس اجابت کرد و از [نور] من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید و آنها را به عبودیت دعوت کرد، پس اجابت نمودند و از نور حسین<sup>۴</sup> که امام را آفرید و آنها را به بندگی فرا خواند و آنها اجابت کردند و...»<sup>۱</sup>.

محمد و آل محمد(ص): در دسته‌ای از روایات آمده است که اولین مخلوق، نور چهارده معصوم است که در اصل نور واحدند:

۱. ابو حمزه ثمالی از امام سجاد - علیه السلام - نقل می‌کند که: «همانا خداوند - عزوجل - محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خود به صورت ارواحی در پرتو نور خود آفرید و اینها قبل از خلقت مخلوقات، او را عبادت می‌کردند...»<sup>۲</sup>.
۲. امام باقر - علیه السلام - «... پس اول چیزی که خدا آفرید، محمد(ص) و ما، اهل بیت بود که از نور عظمتش آفرید و ما را به صورت سایه‌هایی سبز (اظلة خضراء) در پیشگاه خود نگاه داشت...»<sup>۳</sup>.

۳. امام باقر - علیه السلام - از حضرت علی علیه السلام نقل می‌فرماید که: «خداوند تبارک و تعالی احد و واحد است و در وحدانیتش یگانه است، سپس خداوند کلمه‌ای را فرمود که به نور تبدیل شد، سپس خداوند از آن نور [حضرت] محمد(ص) را و من و ذریه‌ام را آفرید، سپس خداوند کلمه‌ای را فرمود که به روح تبدیل شد، پس خداوند آن روح را در آن نور سکنا داد و آن روح را در بدن‌های ما قرار داد، پس ما روح خدا و کلمات او هستیم و ما حجاب خدا از مخلوقاتش می‌باشیم...»<sup>۴</sup>.

عقل: نخست آفریده‌بودن عقل در جوامع اصیل روایی شیعه و اهل سنت وارد شده است، حتی بعضی از بزرگان مانند کراچکی، سید بن طاووس و دیلمی این حدیث را مشهور بین شیعه و سنی دانسته‌اند.<sup>۵</sup> از این رو این سخن مرحوم مجلسی که: حدیث

۱. همان، ص ۱۶۸. ۲. بحار، ج ۱۵، ص ۲۳، ح ۳۹ (باب ابتدای خلقت).

۳. همان ح ۴۱. ۴. همان، ص ۱۰ و ۹، ح ۱۰.

۵. برای کتب شیعه رک: ابن بابویه قمی، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، بخش نوادر، ح ۴؛ کراچکی، محمد بن علی (م ۵۴۴۹ه)، کز الفوائد، ج ۱، ص ۵۷؛ ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ه)، سرائر (مستطرفات)، ج ۶، ص ۶۲۱؛ طبرسی، حسن بن علی بن فضل، مکارم الاخلاق، فصل ۳، فی وصیة النبی، ص ۴۴۳؛ ابن طاووس، علی (م ۵۶۶۴ه)، سعد السعود، ص ۳۹۳؛ دیلمی، حسن بن ابی الحسن (ق ۸)، اعلام الدین، ص ۱۷۲؛ میرداماد (محمدباقر حسینی استرآبادی)، الرواشح السماویة، ص ۶۴، صدر المتألهین شیرازی، شرح اصول کافی. کتاب عقل و جهل، ح ۱؛ قاضی سعید قمی، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۹؛ عاملی، شیخ حر.

«اول ما خلق الله العقل» عامی است و از طریق معتبر شیعی وارد نشده،<sup>۱</sup> درست به نظر نمی‌آید. در همین ردیف سخنان بعضی مستشرقین مانند گلدزیه‌ر است که مدعی‌اند اساساً احادیثی مانند «اول ما خلق الله العقل» یا «كنت نبياً و آدم بين اسماء و الطين» از رسول خدا(ص) ریشه در افکار نوافلاطونی و گنوسی دارد و صوفیه آن را به صورت احادیثی به پیامبر نسبت داده‌اند تا مقبول افتد. در اینجا برای نقد هر دو دیدگاه به نقدی کوتاه اکتفاء می‌شود.<sup>۲</sup>

نقد: آیا نقل و تأیید کسانی مانند مرحوم صدوق و کراجکی که از طرفی نزدیک به عهد حضور ائمه‌اند و از طرف دیگر مخالف تفکرات صوفیانه‌اند، خاصه آنکه صدوق (ره) در ابتدای من لایحضر می‌فرماید: من به روایات این کتاب وثوق دارم و بر طبق آنها فتوا می‌دهم برای اعتبار حدیث کافی نیست؟ آیا مدعای بزرگانی مانند و کراجکی، سید بن طاووس (که در تقوا زبانزد است) و دیلمی که می‌فرمایند: «این حدیث مشهور بین و خاصه است» و توجه فیلسوفان ژرف‌اندیش، مثل میرداماد و صدرا که این حدیث را تلقی به قبول کرده و به شرح آن پرداخته‌اند، برای وثوق به صدور این حدیث شریف از پیامبر اعظم(ص) کفایت نمی‌کند؟

اما غنای فرهنگ اسلام در زمینه خاستگاه معارف عرفانی و فلسفی در ردّ ادعای مستشرقین کافی است. ادعای اینها بر روش «نقد تاریخی» مبتنی است، که بر اساس آن خاستگاه هر تفکر جدید را می‌باید در فرهنگ‌ها و ادیان پیشین شناسایی کرد. این روش از اساس باطل است، زیرا بر تجربه‌گرایی افراطی مبتنی است که در جای خودش ابطال شده است.<sup>۳</sup>

صدوق با چند واسطه از امام صادق - علیه السلام - از پدرش از جدش از امیرمؤمنان - علیه السلام - از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - آورده که حضرت در ضمن مواعظی فرمود: «یا علی! همانا اول مخلوقی که خداوند عزوجل آفرید عقل بود

الحواهر السنية، ص ۱۱۷؛ برای کتب اهل سنت رک: یابیع الموده، ج ۱، ص ۴۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه،

ج ۱۸، ص ۸۵ (به نقل از امام صادق)؛ حکیم نرمدی، کتاب ختم الاولیاء، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۱. بحار، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۵۷، ص ۳۰۹؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۸ و رک: حسن زاده آملی، حسن، رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ص ۸۹.

۲. گلدزیه‌ر مستشرق محارستانی در مقاله‌ای تحت عنوان «افکار نوافلاطونی و گنوسی در حدیث» این ادعا را دارد. ما مقاله او را به فارسی برگردانده و نقد کرده‌ایم و به زودی چاپ خواهد شد.

۳. مجتهد شبستری، محمد، هرمنوتیک کتاب و سنت، ص ۷-۱۶۰.



که خداوند به او فرمود: روی آور پس روی آورد، سپس فرمود: برگرد، پس برگشت، سپس فرمود: مخلوقی محبوب‌تر از تو نیا فریده‌ام، کیفر و پاداش به واسطه تو است». چنانچه اشاره شد مرحوم علامه مجلسی در چند جای بحار می‌گوید، حدیث «اول ما خلق الله العقل» عامی است و از طریق شیعه وارد نشده و حتی راجع به این حدیث امام صادق علیه السلام که «ان الله خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له ادبر...»<sup>۱</sup> می‌نویسد که: این حدیث هم نمی‌رساند که عقل، اولین مخلوق بوده است.

در پاسخ باید گفت که اولاً حدیث «اول ما خلق الله العقل» با وجود کثرت منابع شیعی بر نخست آفریده بودن عقل دلالت دارد و ثانیاً در بحث از «اولین آفریده» از نگاه فلسفی خواهد آمد که مخلوقات ذاتاً و فعلاً مجرد (یعنی عقول)، می‌باید مقدم بر نفوس و عالم ماده آفریده شده باشند، پس حدیث منقول از امام صادق (ع) نیز مؤید حدیث «اول ما خلق الله العقل» است، از این رو عقل به ضمیمه نقل معتبر دلالت دارد که «اولین آفریده» عقل است.

مشیت: ۱. امام صادق - علیه السلام - «خداوند مشیت را به خود مشیت و بقیه اشیاء را با مشیت آفرید».<sup>۲</sup>

۲. مضمون مناظره حضرت رضا - سلام الله علیه با عمران صابی چنین است: اولاً، ابداع، مشیت و اراده به یک معنایند و ثانیاً، «مخلوق اول» خداوند «ابداع» است که وزن و حرکت ندارد و قابل شنیدن و دیدن و حس کردن نیست [از این عبارت می‌توان به مجرد تام بودن مخلوق اول پی برد] و مخلوق دوم، حروف اند که توسط «ابداع» آفریده شده‌اند و وزن و رنگ ندارند و قابل دیدن نیستند، ولی قابل شنیدن هستند [پس حروف مجرد تام نیستند، و چنانکه در این روایت آمده منظور از این حروف همان مقام فعل خداوند است که به صورت «کن فیکون» تحقق می‌یابد و این حروف واسطه خلقت نوع سوم از مخلوقات اند] و نوع سوم مخلوقات، شامل تمام مخلوقات مادی است که قابل حس و لمس و چشیدن و دیدن‌اند. در ادامه حضرت می‌فرماید، «نور» اولین فعل خداست که همان نور آسمان و زمین است. و حروف به واسطه این اولین فعل تحقق یافته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، باب عقل و جهل، ح ۱.

۲. بحار، ج ۵۴، ص ۵۶.

۳. بحار، ج ۵۴، ص ۵۶ و نیز ج ۱، ص ۳۱۴.

بنا به آنچه نقل شد می‌توان گفت که حقیقت ابداع یا مشیت با این «نور» یکی است. یعنی این نور (یا مشیت) واسطه بین حق تعالی و حروفی است که اصل و منشأ هر شیئی و مقام فعل خداوند هستند و در نتیجه، ساحت آن «نور» از مقام فعل بالاتر است. بر طبق این حدیث، مقام مشیت عبارت است از: همان صادر نخستین، اول ما خلق الله، واسطه فیض کلی، مرتبه قضاء علمی، قدر ازلی در جلوه ذاتی و در نشئه لاهوت. و امام خمینی - قدس سره - در این خصوص می‌فرماید: «و بالمشیة ظهر الوجود و هی اسم الله الاعظم... و به فتح الله و به یختم».<sup>۱</sup>

در احادیث و ادعیه آمده که چهارده معصوم (ع) «مواضع مشیة الله» و «تجلی بخش ارادة الله»<sup>۲</sup> آند، یعنی اراده و مشیت خداوند از طریق آن بروز پیدا می‌کند. در حدیثی آمده: «نحن صنایع ربنا و الناس بعد صنائع لنا»<sup>۳</sup>، یعنی ما مصنوع خداییم و آفرینش مصنوع ماست.

نکته: حضرات معصومین همگی نور واحدند و با نور رسول خدا متحدند: «اولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد و کلنا محمد»<sup>۴</sup>

آب: ۱. فردی نزد امام باقر - علیه السلام - آمد و گفت، راجع به اولین آفریده خدا از شما سؤال دارم، زیرا بعضی «قدر»، بعضی «قلم» و بعضی «روح» را مطرح می‌کنند. امام باقر - علیه السلام - فرمود: «حرف درستی نزده‌اند... خداوند «آب» را به عنوان چیزی آفرید که همه اشیاء از آن آفریده شده‌اند... خداوند این شی [آب] را از چیز دیگری خلق نکرده است».<sup>۵</sup>

۲. از امام صادق - علیه السلام - در مورد آیه «و عرش خداوند بر روی آب استقرار داشته است»<sup>۶</sup> سؤال شد، فرمود، خداوند، دین و علم خود را بر آب حمل کرد، قبل از آنکه آسمان و زمین و جز آن در کار باشند و در ادامه می‌فرماید، خداوند اهل بیت را به عنوان حمل‌کنندگان علم و دین خود قرار داد.<sup>۷</sup>

از این حدیث معلوم می‌شود که بین حقیقت نوریه اهل بیت و این «آب» جبروتی ارتباطی برقرار است؛ صدرالمتألهین در این باره می‌گوید، عرش خدا عبارت است از

۱. امام خمینی (ره)، شرح دعاء سحر «باب مشیت» و رک: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۴۸.

۳. همان، ج ۵۷، ص ۱۷۸.

۴. بحار، ج ۵۴، ص ۶۶ و ۶۷ و ۹۶.

۵. همان، ج ۲۶، ص ۶.

۶. بحار، ج ۵۷، ص ۹۵.

۷. هود / ۶.

«علم خداوند به نظام خیر به صورت تفصیلی» که با علم کلی و قضائی خدا که فوق این علم است فرق دارد، زیرا این علم کلی قضائی از نظر وجودی بر عرش احاطه دارد: «و عرش خداوند بر فراز آب است» (هود / ۷) این «آب» را مفسران اهل تحقیق به «علم» تأویل کرده‌اند، پس این علم با علم تفصیلی‌ای که مقید به عرش است، فرق دارد. صدرا توضیح می‌دهد که گویا عرش جوهری است که واسطه بین عالم عقل - که ثابت محض است - و عالم تغیر است و به تعبیر دیگر عرش واسطه فیض الرحمان است که خداوند به واسطه آن با ایجاد متغیّرات، اسم رحمان خود را متجلی می‌سازد. آنچه از خداوند در قلمرو متغیّرها صادر می‌شود، اصل و منشأش در عرش است، زیرا خداوند این امور را با اراده و اختیار انجام می‌دهد و هر فاعل مختاری باید فعل خود را در ابتدا تصور کند و برای تصور آن باید مشیّت و اراده‌اش به آن تعلق گیرد. اما در مورد خداوند، علم و اراده و مشیّت همه از نظر وجودی یکی‌اند و به علم خداوند به نظام خیر به صورت تفصیلی برمی‌گردند. پس عرش همان علم تفصیلی خداست که عین اراده و مشیّت (فعلی) اوست.<sup>۱</sup>

این‌که مفسران اهل تحقیق این «آب» را به علم قضائی کلی تفسیر نموده‌اند، سخنی است مدلل، زیرا طبق حدیث دوم، حقیقت این آب همان حقیقت نوریه اهل بیت است که در روایاتی از آنها تعبیر به «نور» شده است و نور حقیقتی است که به خودی خود ظاهر است و بقیه اشیاء را نیز ظاهر می‌کند. و علم هم حقیقتی نوریه و مجرد است و مجردات بر خلاف مادیات، نسبت به یکدیگر «علم» دارند و از هم غایب نیستند. پس حقیقت نوریه اهل بیت عین علم است. و اگر «عرش» مقام علم خداوند است، کما این‌که حدیث دوم دلالت دارد، پس با توجه به عینیت آن «آب» با حقیقت نوریه اهل بیت که عین علم است، آن «آب» باید به علمی خاص اشاره داشته باشد که از نظر مرتبه، از علم مقید به عرش بالاتر است. و چون هرچه مراتب وجودی یک موجود بالاتر باشد، کلیت و تجرد آن افزون‌تر می‌شود، پس «آب» به علم کلی و قضایی خداوند اشاره دارد و «عرش» به رتبه پایین‌تری از آن علم، یعنی علم تفصیلی اشاره دارد.<sup>۲</sup>

۱. صدرالمتألهین، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. رک: کتب فلسفی، مثل نهایه الحکمه بحث علم و نیز آیات و روایاتی که از علم به نور تعبیر کرده است، مثل آیه «و یجعل لکم نوراً تمشون به» (حدید / ۲۸) و مانند روایتی از علی (ع): «خداوند عرش را از چهار نور خلق کرد... و نور سفید و آن علمی است که خداوند آن را بر دوش حاملان عرش قرار می‌دهد (بحار، ج ۵۸، ص ۱۰).

جوهر: در بعضی روایات آمده که «اولین آفریده» جوهری خاص بوده: «اول چیزی که خدا آفرید جوهری بود که خداوند با نظر هیبت به آن نگریست پس تبدیل به آب شد، سپس خداوند از آن آتش، هوا و نور را آفرید».<sup>۱</sup>

قلم: ۱. امام صادق - علیه السلام - می فرماید: «اولین مخلوقی که خدا آفرید قلم بود، پس به او فرمود «بنویس» پس هر آنچه را تحقق داشته و تا روز قیامت تحقق پیدا خواهد کرد، نوشت».<sup>۲</sup>

۲. از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که فرمود: «اول چیزی که خدا آفرید قلم بود، پس «نون» را آفرید و آن همان دوات است، سپس خداوند به قلم دستور داد بنویس! گفت چه بنویسم؟ خداوند فرمود: هر آنچه تحقق دارد و تا روز قیامت تحقق پیدا می کند... پس قلم نوشت... و این است تفسیر آیه «قسم به نون و به قلم و آنچه می نویسند» سپس خداوند بر دهان قلم مهر زد، پس دیگر سخنی نگفت و تا روز قیامت هم سخنی نمی گوید».<sup>۳</sup>

صحیفه قلم، لوح محفوظ است. در احادیثی در تفسیر آیه «ن وَالْقَلَمِ...» آمده: «نون لوح محفوظ است و قلم نوری است درخشنده».<sup>۴</sup> و این با احادیثی که «ن» را به «دوات» تفسیر کرده منافات ندارد، زیرا همه اینها یک حقیقت اند که به صور گوناگون متجلی می شوند، کما اینکه در حدیثی از امام صادق - علیه السلام - راجع به «ن» آمده که: «آن نهری در بهشت است، پس خداوند به آن دستور داد که جامد شود، پس جامد شد و به صورت مرکب (خشک) در آمد...» سپس حضرت تفسیر عمیق تری را ارائه فرمود: «نون ملکى است، که [پیام را] به قلم می رساند و قلم ملکى است که به لوح می رساند و لوح ملکى است که به اسرافیل، و او به میکائیل، و او به جبرئیل، و او به انبیاء و رسولان می رساند».<sup>۵</sup>

از این حدیث و بقیه احادیث معلوم می شود که اشیاء عالم مجردات همگی زنده اند و به واسطه شدت وجودی شان قابلیت تجلی به صور گوناگون را دارند. پس «نون» در عین اینکه لوح محفوظ است می تواند «مرکب» هم باشد، زیرا نه لوح به معنای مادی آن است و نه نهر بهشتی و مرکب، بلکه کما اینکه در روایاتی آمده، اینها حقایق

۲. بحار، ج ۵۷، ص ۳۶۶.

۱. بحار، ج ۶۴، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۳۷۴.

۳. همان ص ۳۷۴. از الدرالمثور، ج ۶، ص ۲۵۰.

۵. همان، ص ۳۷۴.

نوریه‌ای اند که آثار مختلفی را از خود بروز می‌دهند و در پایان هم به یک حقیقت توریه واحد و اتم بر می‌گردند.

### جمع بندی روایات پیرامون «اولین آفریده»

دیدگاه صدرالمتألهین: عقل، اولین مخلوق خداوند است و در بین موجودات معمول و آئی الوجود، از همه به حق تعالی نزدیک‌تر و از تمام آنها کاملتر است. و عقل مطرح در این روایات همان عقلی است که در حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمده: «اول مخلوقی که خدا آفرید عقل بود»، و با نور پیامبر، روح او و با قلم و فرشته کروبی مطرح در روایات ذیل یکسان است: «اول مخلوقی که خدا آفرید نور من بود»، «اول مخلوقی که خدا آفرید روح من بود»، «اول چیزی که خدا آفرید قلم بود»، «اول چیزی که خدا آفرید فرشته‌ای مقرب بود». تمام این‌ها ویژگی‌های یک شیء واحد است که با عبارات مختلف به آن اشاره شده است و این «عقل» از نظر ماهیت و ذات جوهری است که هیچگونه تعلقی به اجسام ندارد، یعنی نه از نظر وجودی به مانند اعراض به اجسام نیازمند است و نه از نظر فعلیت و تصرف به مانند نفوس نیازمند جسم است، و نه به مانند ماده و صورت، به عنوان اجزاء تشکیل دهنده جسم، به جسم تعلق دارد.

صدرا می‌گوید، چنین موجودی با این خصوصیات حتماً باید باشد و هست، زیرا از طرفی خداوند هم بسیط الحقیقه است و هم عالم و جواد و رحیم و هم دارای قدرت بی نهایت و در حق چنین خدایی منع فیض جایز و روا نیست، پس باید با خلقت موجودات، فیضش جریان یابد و از طرف دیگر بر اساس قاعده امکان اشرف [که مبتنی بر قاعده «سنخیت بین علت و معلول» و قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» است] وجود یافتن مخلوقات به صورت الاشرف فالاشرف است و از بین جواهر نزدیک‌ترین و شریفترین موجود ممکن به خداوند، «عقل» است [که بسیط محض است و از خدای واحد و بسیط محض جز امر بسیط صادر نشود، اما سائر جواهر از نفس و جسم و ماده و صورت هر کدام تعلقی به ماده دارند و ماده امری مرکب و غیر بسیط است]. حقیقت این عقل با حقیقت روح اعظم مطرح در آیه «بگو روح از امر پروردگار من است»<sup>۱</sup> و آیه «بدانید برای خداوند خلق و امر است»،<sup>۲</sup> یکی است.

صدرا در ادامه می‌نویسد، حقیقت عقل همان «قلم» است، زیرا چون عقل واسطه حق تعالی در تصویر علوم و حقایق بر الواح قضائیه [یعنی نفوس کلیه] و الواح قدریه [یعنی قوه خیال] است به آن قلم گفته‌اند، زیرا قلم خداوند، نی، آهن و جسم نیست، کما اینکه لوح او چوب و کاغذ نیست [زیرا طبق روایات همه موجودات زنده‌اند] و حقیقت این عقل با «نور» یکی است، زیرا عقل، حقیقت وجودی‌ای است که از هر ظلمت جسمانی، نقص و حجابی منزّه است و نور همان وجود است که به خودی خود ظاهر، و مایه ظهوربقیه است و ظلمت عدم است. به این حقیقت از آن جهت «روح» اطلاق می‌شود که مایه حیات نفوس است و نیز این حقیقت همان «حقیقت محمدیه» است که اعلاظم صوفیه به آن معتقدند، زیرا طبق روایاتی که از اهل بیت نقل شده این حقیقت، همان کمال وجود پیامبر - صلی الله علیه و آله - است که خلقت از او شروع شده و به او ختم می‌گردد.

صدرا می‌گوید، تمام ویژگی‌های عقل در روح رسول خدا (ص) موجود است و اقبال و ادبار در روایت هم بیان حال روح پیامبر است که خداوند به او دستور داد که به دنیا روی آورد و با هبوط به زمین، برای همه عالمیان رحمت باشد، پس او به زمین رو کرد، پس نور پیامبر، به صورت باطنی، همراه هر پیامبری بود، ولی با شخص خودش به صورت ظاهری هم همراه بود، کما اینکه از او نقل شده که فرمود: «نحن الآخرون السابقون» یعنی ما بمانند میوه درخت، پس از همه انبیاء ظهور پیدا کردیم، اما خلقت و وجود ما، به مانند بذر، اول از همه بود. و منظور از ادبار، یعنی برگشت از دنیا به سوی رب که در شب، معراج و نیز هنگام رحلت پیامبر انجام شد و چون عقل محبوبترین مخلوق است، از این رو رسول خدا «حبيب الله» است.<sup>۲</sup>

بیان صدرا در جای دیگری در مورد عقل اول نوشته است چنین است: «این عقل هیچ کمال بالقوه‌ای ندارد و در ذات او هیچ جهت عدمی و قصوری نیست جز آنکه آن جهت عدمی، به وجوب وجود حق تعالی منجبر شده است، از این رو به عالم عقل، عالم «جبروت» می‌گویند و این عقل نور محض است که در آن ظلمت و شری نیست، جز اینکه در حجاب شعاع نور سطوت و هیبت حق تعالی است. و این عقل همان «کلمة الله» و «امر الله» است.»<sup>۳</sup>

۱. محار، ج ۵۷، باب لوح و قلم.

۲. رک: صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸-۲۱۵.

۳. همان، ص ۲۲۷.

صدرا در جای دیگری در مورد ترتیب موجودات: «خداوند اشیاء را ابداعاً آفرید، بدون اینکه از نمونه‌ای نسخه برداری کرده باشد و یا خمیره عالم را از ماده‌ای گرفته باشد. و آنها را به ترتیب شرافت آفرید؛ اول عقل، سپس نفوس، بعد طبائع فلکی، سپس طبائع عنصری تا اینکه اجرام و مواد را آفرید و تمام اینها موجوداتی بسیط‌اند که بدون دخالت ماده آفریده شده‌اند».<sup>۱</sup>

دیدگاه قاضی سعید قمی (ت ۱۱۰۷): او در یک جا به این سخن پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کند: «اول مخلوقی که خدا آفرید نور من بود». و چنین شرح می‌دهد: رسول خدا (ص) اول کسی است که کوبه در وجود و ایجاد را به صدا درآورد و تمام آسمان‌ها و زمین به نور وجود او نورانی شد، زیرا او اولین وجود است و یا اینکه غایت ایجاد است و کما اینکه تمام موجودات به واسطه او به حلیه نور وجود آراسته شدند، همانطور از اولین و آخرین، همه نور علم و معرفت را از او اقتباس کرده و می‌کنند.

قاضی سعید در خصوص مقتضای عملی اعتقاد به نخست آفریده بودن نور رسول خدا (ص) می‌گوید: «هر فردی با تخلق به اخلاقیات و آداب رسول خدا (ص) و با تبعیت از او امر و نواهی او، به قابلیت می‌رسد که معارف الهی‌ای که بر قلب پیامبر فیضان دارد، به قلب او انعکاس می‌یابد و در آخرت از شفاعت پیامبر بهره‌مند می‌شود».<sup>۲</sup>

قاضی سعید در جای دیگر به این حدیث منقول از رسول اکرم (ص) تمسک می‌کند: «اول چیزی که خداوند آفرید عقل بود» و شرح می‌دهد که هر خیری در عالم ماده، دارای ملکوتی خاص است که ماده را تدبیر می‌کند و برای آن ملکوت جبروتی است که بر ملکوت احاطه دارد و به تعبیر دیگر هر چیزی مثالی دارد و هر مثالی، اصل و حقیقتی که عین صرافت و نوریت است، زیرا اساس عوالم سه تا است: عالم حس، عالم نفس و عالم عقل و به تعبیر دیگر: عالم شهادت، عالم غیب و عالم غیب الغیب<sup>۳</sup> پس عقل که «اول آفریده» است، از عالم جبروت و غیب الغیوب است که اصل عالم ماده، بلکه عالم ملکوت است.]

قاضی سعید (ره) در جای دیگری حدیث «اول خیری که خدا آفرید آب بود» را آورده است.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۵ و ۳۶۴.

۲. قاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص ۱۰۶، تصحیح نجفعلی حبیبی.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۱۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۱۸۹.

دیدگاه قاضی سعید در وجه جمع بین «نور»، «عقل»، و «آب»: باید بین صادر اول در عالم علوی با صادر اول در عالم کونی [مادی] فرق گذاشت، زیرا صادر اول در عالم علوی، «نوری» است که از جهت علت بودن، در بردارنده همه انوار است و این همان نور حقیقت رسول خدا(ص) است که از آن بقیه موجودات آفریده شده است و احادیثی بر این مطلب دلالت دارد، مثل حدیث جابر بن عبدالله که می‌گوید از رسول خدا(ص) پرسیدم: اول چیزی که خدا آفرید چه بود؟ حضرت فرمود: «نور پیامبران ای جابر، سپس خداوند هر خیری را از او آفرید...»<sup>۱</sup> اما صادر اول در عالم کونی و مادی، آبی است که قابلیت جامع و تام دارد که هر شیئی بشود، درست به محاذات صادر اول در عالم علوی که احاطه فاعلی او جامع و تام است.

قاضی سعید(ره) حقیقت نور رسول خدا(ص) را با حقیقت عقل یکی می‌داند و برای تأیید اینکه آن نور در بردارنده همه انوار و اشیاء است، به حدیثی تمسک می‌کند که در علل الشرائع آمده: «ان الله خلق العقل وله رؤوس بعدد رؤوس الخلائق»: خداوند عقل را آفرید و این عقل به تعداد سرهای موجودات دارای سر است».<sup>۲</sup>

جناب قاضی برای اثبات اولیّت حقیقت نور رسول خدا، بیان دیگری نیز دارد: اسم «الله» جامع همه اسم‌های خداوند است و کسی می‌تواند مظهر اسم الله باشد که دو ویژگی داشته باشد: (۱) عبودیت او محض و تام باشد. (۲) رسالت او کلی و جامع باشد... این دو ویژگی از اختصاصات آن حضرت است... طبق سخن قرآن دست پیامبر دست خداوند است، زیرا «همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خداوند بیعت می‌کنند».<sup>۳</sup> و کلام پیامبر کلام خداوند است، زیرا «این قرآن جز وحی الهی نیست».<sup>۴</sup> و فعل او فعل خداست، زیرا «آنگاه که تو تیر انداختی تو تیر نیانداختی، بلکه خداوند تیر انداخت».<sup>۵</sup> تا کسی به مقام تحقق در عبودیت [یعنی احساس فقر ذاتی در خود از هر جهت] نرسیده باشد، آینه وجودش آن قدر صیقل نیافته است که ذات حق و تمام صفات و افعالش در او متجلی شود.

مرحوم قاضی سعید(ره) حدیثی را نیز نقل می‌کند بدین مضمون که: «آنگاه که جبرئیل با پیامبر نجوا می‌کرد... ناگاه ملکی در پیش رسول خدا(ص) متمثل شد و پیامی

۲. قاضی سعید قمی، شرح توحید، ج ۱، ص ۵۱۸.

۴. نجم / ۴.

۱. بحار، ج ۵۷، ح ۱۱۶.

۳. فتح / ۱۰.

۵. انفال ۱۷.



را از خداوند آورد که: ای محمد خدایت به تو سلام می‌رساند. و تو را مخیر کرده است که یا پیامبری و پادشاهی را و یا پیامبری و عبدبودن را بپذیری که حضرت شقّ دوم را پذیرفت...».

و قاضی سعید برای اثبات رسالت مطلقه و کلی حضرت، می‌گوید: «رسالت مطلقه عبارت از دائره کلیه و فلک عامی است که تمام افلاک جزئیّه را در بردارد، زیرا تمام اشیاء روحانی به جهت بساطت، به صورت دایره‌اند زیرا اگر دایره‌ای نباشند دارای ابعاد می‌شوند و این با بساطت سازگار نیست. لکن دائره کلیه در بردارنده، بقیه دائره‌های جزئی است، زیرا هر نقطه‌ای از دایره کلیه، مرکز یک دائره حقیقی است، پس همه اینها را در بردارد. و صاحب دائره کلیه پیامبری است که به مرتبه جامعیت رسیده باشد و صد و نوزده خصلت و خُلُق الهی<sup>۱</sup> را در خود جمع کرده باشد و این از اختصاصات رسول اکرم (ص) است، زیرا در قرآن آمده: «تو دارای اخلاقیات بلند مرتبه‌ای هستی»<sup>۲</sup> و در حدیث وارد شده حضرتش (ص) فرمود: «آدم و پایین‌تر از او تحت لواء و پرچم من هستند»<sup>۳</sup> یعنی تمام انبیا تحت لواء و پرچم اویند و «لواء او لواء حمد است»<sup>۴</sup> و حمد عبارت است از جمع کردن تمام صفات الهی، و تمام صفات خداوند شایسته حمداند و نیز به پیامبر (ص) جوامع الکلم داده شده است یعنی اصل و منشأ تمام کلمات وجودی و حقایق حکیمانه به او عطا شده و گفته شده است که منظور از جوامع الکلم «قرآن» است.]

دیدگاه مرحوم مجلسی (م ۱۱۱۱): ایشان بر اساس مبنای کلامی اش به مجردی غیر از ذات حق اعتقاد ندارد، از این رو به عقل بنا به مفهوم فلسفی اش که موجودی است ذاتاً و فعلاً مجرد باور ندارد، بلکه آن را با ضروریات ادیان ناسازگار می‌بیند.<sup>۵</sup> ایشان در چند جا متذکر می‌شوند<sup>۶</sup> که حدیث «اول ما خلق الله العقل» از طریق منابع شیعی وارد نشده است. ایشان می‌گوید، اخبار متعددی دلالت دارد که ارواح و انوار چهارده معصوم مقدم بر همه اشیاء آفریده شده‌اند و در بعضی آمده: که «آب» یا «هوا» یا «آتش» یا «جوهر» یا

۱. در بعضی روایات ۱۵۰ خصلت آمده. رک: ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۲، الهی منش.

۲. قلم آیه ۴.

۳. به نقل از بحار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۴. به نقل از معانی الاخبار، باب معنی الوسیلة، ص ۱۱۶.

۵. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۷-۲۸.

۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۱۷، ص ۳۰۹ و مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۸.

«یا قوت خضراء» یا «قلم» اول آفریده گانند. ممکن است مراد از همه اینها یک چیز باشد و خلقت ارواح بر سائر امور مقدم باشد. اولیت آب نیز نسبت به افلاک و عناصر است. اما حدیث «اول ما خلق الله العقل» عامی و غیر معتبر است و اگر معتبر هم باشد مراد همان نفس پیامبر است، و خلاصه آنکه اولیت بعضی از اینها اولیت اضافی و نسبی است.<sup>۱</sup>

جمع بندی نهایی روایات: اولاً، روایات فراوانی در این باب وجود دارد که بخش اندکی از آن بیان شد و در بین آنها صحیحه نیز هست و از نظر تعداد به حدی است که می توان گفت که تواتر معنوی دارند، اگر تواتر لفظی نداشته باشند. از این روایات به دست می آید که خداوند تبارک و تعالی قبل از خلقت همه موجودات، آنگاه که مکان، زمان، و عرش، و فرش، آسمان، زمینی و... در کار نبود، مخلوقی را آفرید در غایت شرافت که واسطه بین او و سائر مخلوقات، بلکه سبب خلقت آنها است. و از ویژگی های او که در این روایات آمده، یعنی نداشتن مکان و زمان و... استفاده می شود که موجودی است مجرد که از نواقص ماده و زمان و مکان منزّه است. از این موجود غالباً به «نور» تعبیر می شود، زیرا، از باب تشبیه معقول به محسوس، در بین اشیاء مادی، نور از همه لطیف تر و شریفتر است و آن نوری حسی نیست، زیرا نور حسی در قید زمان و مکان است، اما این نور که بر حسب روایات شریفترین مخلوق است، منزّه از زمان و مکان است.<sup>۲</sup>

ثانیاً، از آن موجود شریف به «عقل» هم تعبیر شده است. در مورد حقیقت عقل از نگاه روایات (فعالاً در اینجا با مفهوم فلسفی «عقل» که به معنای موجودی که ذاتاً و فعالاً از تعلق به ماده منزّه است کاری نداریم) می توان به کلام امام صادق - علیه السلام - تمسک کرد که: «خداوند عقل را از چهار چیز آفرید: از علم و قدرت و نور و مشیت به امر، پس خداوند حکم کرد که عقل قائم به علم بوده و دائماً در ملکوت باشد».<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۰۹.

۲. رک: پاورقی علامه طباطبائی (ره) بر بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۴. همین جا خوب است بر این نکته توجه شود که محتوای این روایات با سخن بزرگانی مانند علامه مجلسی (ره) که غیر خداوند را مجرد نمی دانند سازگار نیست و اگر مثل مرحوم مجلسی محتوای این روایات را می پذیرد، که می پذیرد، کما اینکه در جاهایی تصریح کرده اند، می باید مجرد بودن غیر خداوند را قبول نمایند.

۳. بحار، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۲. توضیح حدیث: الف. مشیت به امر: گرچه تمام مخلوقات با مشیت و اراده خداوند موجود می شوند، اما در خلقت عقل نیازی به گذر زمان نیست، زیرا از عالم امر است (اعراف ۵۴) و عالم امر در مقابل عالم خلق و ماده است و در ایجاد عالم خلق گذر زمان دخیل است. پس گویا این حدیث شریف اشاره ای به این دارد که «عقل» از محردات است؛

ب. با اینکه تمام مخلوقات مظهر علم و قدرت و اراده خداوندند، ولی گویا این حدیث اشاره دارد به اینکه با

و نیز برای فهم حقیقت عقل می‌توان به این حدیث توجه کرد: امیرمؤمنان - علیه السلام - به نقل از رسول می‌فرماید: خداوند عقل را به صورت فرشته‌ای آفرید که به تعداد مخلوقات که آفریده و تا روز قیامت می‌آفریند، برای آن فرشته «سر» قرار داده است و برای هر سری، صورتی است و برای هر انسانی، سری از سرهای عقل است و آن سر صورتی دارد که بر آن پرده‌ای افتاده و در هنگام بلوغ برداشته می‌شود، پس «نوری» در قلب آن انسان قرار می‌گیرد که واجب و مستحب را می‌فهمد.<sup>۱</sup>

البته چنانکه از روایات بر می‌آید، عقل دارای دو بلکه سه رتبه است:

۱) عقلی که نخستین آفریده است و حقیقتش با «نور مطلق» و «نور پیامبر» و... یکی

است و می‌توان از آن به عقل کلی تعبیر کرد.

۲) عقلی که از تجلیات آن عقل کلی است. در حدیث جابر از رسول خدا (ص) آمده:

گفتم ای رسول خدا (ص) اول چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمود: «نور پیامبرت ای جابر، خدا آن را آفرید سپس از آن هر خیری را ایجاد کرد، سپس خداوند آن را در مقام «قرب» به آن مقدار که خواست نگه داشت، سپس آن را چند قسمت کرد، پس عرش را از قسمتی و کرسی را از قسمتی دیگر و حاملان عرش و کرسی را از قسمت سوم خلق کرد و قسمت چهارم را در مقام «حب» به مقداری که خواست نگه داشت سپس آن را چند قسمت نمود، پس قلم را از قسمتی و لوح را از قسمت دیگر و بهشت را از قسمت سوم خلق نمود و قسمت چهارم را در مقام «خوف» به مقداری که اراده کرد نگه داشت، سپس آن را چند جزء نمود، پس ملائکه را از جزئی و خورشید را از جزء دیگر و ماه را از جزء سوم آفرید و جزء چهارم را در مقام «رجاء» به میزانی که اراده کرد، نگه داشت، سپس آن را چند جزء نمود، پس «عقل» را از جزئی، و علم و حلم را از جزء دیگر و عصمت و توفیق را از جزء سوم آفرید و جزء چهارم را در مقام «حیاء» به مقداری که خواست نگه داشت، سپس با نگاه هیبت به آن نظر کرد، پس آن نور، تراوش کرد و از آن ۱۲۴ هزار قطره چکید، پس از هر قطره‌ای روح نبی و رسولی را آفرید، سپس ارواح انبیاء با زدمی داشتند، پس خداوند از نَفَس و با زدم آنها روح اولیاء و شهداء و صالحان را آفرید.<sup>۲</sup>

عقل از بین مخلوقات تنها موجودی است که همه آثار خداوند از علم، قدرت، نورانیت و مشیت به امر (ایجادگری به صورت کن فیکون) از آن ظهور پیدا می‌کند و به این معنا واسطه خلقت بقیه موجودات می‌شود و یا اینکه عقل موجودی است که اختصاصاً به طور مستقیم از علم، قدرت و نوریت و مشیت امریه خداوند ایجاد شده است.

۱. همان، ص ۹۹ ح ۱۴.

۲. رک: طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۲.

با توجه به این حدیث شریف به نظر می‌رسد که عقول جزئی‌های که در هر فرد بالغی شکوفامی‌شود از تجلیات این عقل مرتبه دوم هستند و خود در مرتبه سوم قرار می‌گیرند. ثالثاً: در روایاتی، که از نظر تعداد حداقل دست کم به حد تواتر معنوی اند، آمده که این اولین مخلوق «نور رسول خدا» و یا «روح رسول خدا» (ص) است. و در روایاتی نیز آمده که نخستین آفریده «قلم» است و در بعضی روایات آمده که لوح و قلم ملائکه‌ای اند که واسطه پیام‌رسانی به اسرائیل و میکائیل و جبرئیل‌اند.<sup>۱</sup> و این «اولین آفریده» به صورت «ملک کروی»<sup>۲</sup> و «آب»، «جوهری خاص»، «مشیت» و... هم معرفی شده است. جمع این روایات و روایات مربوط به «نور» و «عقل» را اینگونه می‌توان بیان کرد که تمام این‌ها یا مصادیق و شؤونات امر واحدی اند و یا از مراتب وجودی آن امر واحدند. اما در جمع بین اولیت «نور رسول خدا (ص)» و اولیت «آب» یک وجه جمع همان قول قاضی سعید است که: «نور رسول خدا» نسبت به مجردات اولیت دارد و در مورد خلقت مادیات «آب» مبدأ است. و در این صورت، خود «آب» هم از تجلیات وجودی رسول خدا (ص) است. این روایت هم نسبتاً شاهد این وجه جمع است: ابو الحسن بکری استناد شهید ثانی (ره) در کتاب الانوار از حضرت علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: «خدا بود و هیچ چیزی نبود، پس اول چیزی که آفرید، نور رسول خدا (ص) بود... پس خداوند از نور محمد (ص) جوهری را خلق کرد و آن را دو قسم نمود، پس به قسمت اول با نگاه هیبت نظر کرد پس تبدیل به «آب» شیرین شد و به قسمت دوم با محبت نظر کرد، پس از آن «عرش» آفریده شد و عرش بر روی آن آب مستقر شد، آنگاه خداوند «کرسی» را از نور عرش، و لوح را از نور کرسی، و قلم را از نور لوح آفرید، سپس خداوند به باقی مانده آن جوهر [گویا باقی مانده همان قسمت اول که با هیبت به آن نگاه کرده بود] با هیبت نظر کرد، پس ذوب شد [یعنی آب شد] پس از بخار آن جوهر مذاب، آسمان‌ها را و از کف روی آن جوهر مذاب، زمین‌ها را آفرید».<sup>۳</sup>

اما چرا این روایت «نسبتاً» وجه جمع است؟ زیرا از روایت بر می‌آید که دو جور «آب» بوده است؛ یک «آب» که تجلی مستقیم حضرت رسول (ص) است و رتبه‌اش از عرش (که مظهر علم تفصیلی خداست) بالاتر است و مرحوم صدرا از قول مفسران اهل

۲. صدر المتألهین، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۱. بحار، ج ۵۷، ص ۳۶۸.

۳. بحار، ج ۵۷، ص ۲۰۱، ۱۹۸.

تحقیق نقل می‌کند که این «آب» همان علم کلی و قضایی خداست و بر علمی که مقید به عرش است مقدم است،<sup>۱</sup> اما «آب» دیگر که مبدأ خلقت مادیات است باقی مانده همان قسمت اول جوهری است که تجلی مستقیم رسول خداست.

اما وجه جمع دیگر: اولاً در بعضی روایات آمده که «اول چیزی که خدا آفرید جوهری بود، پس خداوند با نگاه هیبت به آن نظر کرد پس تبدیل به آب شد و سپس خداوند از آن «آب» آتش و هوا و نور را آفرید»<sup>۲</sup> و ثانیاً در روایات «هباء» و «عماء» آمده که صورت همه موجودات در «هباء» بود و اول صورتی که ظاهر شد صورت رسول خدا بود. در نتیجه آن جوهری که خدا به آن نظر هیبت نمود می‌تواند همان «هباء» یا «عماء» باشد و می‌توان پیدایش نور رسول خدا در «هباء» و پیدایش «آب» را یکی گرفت، زیرا چنانکه از ابر مادی با فعل و انفعالی خاص آب حاصل می‌شود، همین طور می‌توان تصور کرد که از عماء و هباء هم که ابری جبروتی است، آبی جبروتی که همان نور و صورت رسول خدا است پیدا شود.

### اولین آفریده یا «صادر اول» از نگاه فلسفی

در ابتدا این تذکار شاید لازم باشد که از نگاه فیلسوف، اولین آفریده و صادر اول مترادف یکدیگرند، بر خلاف دیدگاه عرفانی که این دو را از هم جدا می‌کند. البته از نظر فلسفه از واژه «معلول اول» هم در کنار دو واژه دیگر می‌توان استفاده کرد. از نظر فلسفه بر اساس قاعده فلسفی «از امر واحد جز امر واحد صادر نمی‌شود»، یعنی از واحد من جمیع الجهات فقط امر واحد صادر می‌شود و نیز بر اساس قاعده «سنخیت» بین علت و معلول، اولین معلول و مخلوق خداوند «عقل» است، زیرا از بین جواهر پنجگانه (عقل، نفس، جسم، صورت و ماده) تنها عقل است که می‌تواند معلول مستقیم خدا باشد، به دلیل اینکه عقل تنها جوهری است که بسیط صرف است و ذاتاً و فعلاً از هر گونه تعلقی به ماده منزّه است، اما بقیه جواهر به گونه‌ای تعلق به ماده دارند و تعلق به ماده نشانه ترکیب و کثرت است و صدور کثیر بماهو کثیر از خداوندی که واحد بما هو واحد، و بسیط‌ترین بسائط است محال می‌باشد. البته در مورد مراتب عقل و تعداد عقول بین فلاسفه مشاء<sup>۳</sup>

۱. صدر المتألهین، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲. بحار، ج ۶۴، ص ۱۳.

۳. رک: ابن سینا، اشارات و التبیانات، ج ۳، ص ۲۴۳ و ۲۵۴. البته بوعلی در جایی دیگر، فزون‌تر بودن شمار عقول را از ده بنا به تصویری که برخی از تعداد افلاک ارائه کرده‌اند محتمل شمرده است، رک: مبدأ و معاد، ص ۹۷.

که تعداد آنها را ده تا به صورت طولی و فلاسفه اشراق و نیز ملاصدرا که به تعداد زیادی از عقول از عرضی و طولی قائلند، اختلاف است، لکن این اختلاف تأثیری در بحث ما ندارد، زیرا هر دو بر تقدم خلقت عقول بر همه موجودات اتفاق نظر دارند. البته تذکر این نکته لازم است که در حکمت اشراق از حق تعالی به نور الانوار تعبیر می‌شود و اول صادر از نور الانوار نور واحدی است که در آن ظلمتی نیست. در این نظام فلسفی از عقول و نفوس به انوار تعبیر می‌شود و رتبه عقول از نفوس بالاتر است و اول صادر از خداوند، نوری (عقلی) است که پهلویان به آن «بهمن» می‌گویند.<sup>۱</sup>

پس، از نظر فیلسوف، «عقل» اولین معلول و مخلوق است، اما نفس گرچه ذاتاً منزله از ماده است، فعلاً تعلق به ماده دارد، از این رو بسیط صرف نیست و «جسم» هم مرکب از «ماده» و «صورت» است و «ماده» یا «هیولی» نمی‌تواند صادر اول و اولین معلول خداوند باشد، زیرا ماده (هیولی)، قوه صرف است و هیچ فاعلیتی ندارد و بدون صورت جسمیه تحقق و حصول نمی‌یابد، در حالی که صادر اول نقش علی و فاعلی دارد و «صورت» هم از نگاه فلسفه نمی‌تواند صادر اول باشد، زیرا صورت نیز در تحقق خارجی نیازمند هیولی و ماده است، پس ماده و صورت همیشه با هم مرکب اند و از هم جدا نمی‌شوند و صدور امر مرکب و کثیر از واحد صرف محال است. و «معلول اول» یا به تعبیر دیگر «صادر اول»، «عرض» هم نمی‌تواند باشد، زیرا اولاً، عرض همیشه در وجودش نیازمند جوهر است، پس ترکیب لازم می‌آید و ثانیاً، صادر اول خود می‌خواهد علت بقیه موجودات، از جواهر و اعراض باشد و مرتبه علت باید بر معلول مقدم باشد، در حالی که رتبه عرض متأخر از جوهر است، چون به آن وابسته است.<sup>۲</sup>

### سخن عرفا در مورد آغاز خلقت:

ابن عربی می‌فرماید: «در آغاز خلقت «هباء» وجود داشت و نخستین موجودی که در آن پدید آمد «حقیقت محمدیه رحمانیه» بود. این حقیقت به سبب لامکانی بودنش هیچ مکانی او را محدود نمی‌کند و عالم از این حقیقت وجود یافت، حقیقتی که خود به هیچکدام از وجود و عدم متصف نمی‌شود و عالم در «هباء» و طبق صورت‌های معلوم

۱. رک: سهروردی، حکمت اشراق، ترجمه سید جعفر سجادی، ص ۱۹۷ و ۲۲۴ و ۲۲۶ و ۲۳۰.

۲. رک: صدر المتألهین، اسفار الاربعه، ج ۲، باب «اول یا منشأ من وجود الحق»، ص ۳۵۳ به بعد.

در پیش حق، وجود یافت. <sup>۱</sup> پس «هباء» طبق این بیان ابن عربی، مانند بوم بی نقشی است که نقاش در آن نقش ایجاد می‌کند و اولین نقش آشکار شده در هباء، حقیقت محمدیه است که خداوند مستقیماً آن را ایجاد کرد و بقیه عالم هم از طریق حقیقت محمدیه در همان «هباء» ایجاد شد. [

ابن عربی در جایی دیگر می‌فرماید، چون خداوند اراده کرد وجود عالم را و شروع آن را، از آن اراده مقدسه، با تجلی حق به صورت حقیقت کلیه، حقیقتی به وجود آمد که «هباء» نامیده می‌شود و این «هباء» مانند گچی است که بنّاء آن را به آب می‌زند تا هر شکل و صورتی که بخواهد در آن پیاده کند و این «هباء» اول موجود در عالم است و علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - و سهل بن عبدالله شوشتری - رحمه الله - و غیر این دو از اهل کشف و تحقیق بدان متذکر شده‌اند.

ابن عربی اضافه می‌کند: سپس خداوند با نور خود به این «هباء»، که فلاسفه آن را هیولای کل می‌نامند، تجلی کرد، [در حالی که] تمام عالم به صورت بالقوه در آن هباء موجود است و هر چیزی در آن هباء به حسب استعدادش از آن نور پذیرفت، کما اینکه زوایای خانه نور چراغ را می‌پذیرد و به اندازه قرب هر شیء به آن نور، نورانیت و قبولش اشتداد می‌یابد. خداوند فرمود: «مثل نور خدا مانند چراغدان است که در آن چراغی هست.» <sup>۲</sup> پس خداوند نورش را به چراغ تشبیه کرده است و در آن «هباء»، نزدیک‌ترین موجود به خداوند از نظر قبول کسی نبود، جز حقیقت محمد(ص) که به نام عقل نامیده می‌شود و او سید کائنات و اولین ظاهر در وجود است. پس وجود او از آن نور الهی و از هباء و حقیقت کلیه است. و در هباء وجود او تحقق یافت و وجود عالم از تجلی اوست و نزدیک‌ترین مردم به او علی بن ابی طالب(ع) و باطن انبیاء است. <sup>۳</sup>

### تفسیر «هباء» از دیدگاه قاضی سعید(ره) و عبد الرزاق کاشانی(ره)

قاضی سعید(ره) می‌فرماید: «هباء» که در اخبار آمده و با «انیت» و ماده عقلیه در کلام ابرار [یعنی فلاسفه الهی] یکی است، به معنای جوهری است که جنس تمام انواع جواهر است، ولی با فصل خاصی تخصّص نیافته، و ذات اصیلی است که تمام موجودات بعد از او، صفت او هستند. <sup>۴</sup>

۲. نور / ۳۵.

۱. فتوحات مکیه، ج ۲، باب ۶، ص ۲۲.

۳. رک: فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۲۶. چاپ قاهره.

۴. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۲۹۳.

عبد الرزاق کاشانی می‌فرماید: «هباء» عبارت از مادّه‌ای است که خداوند صورت عالم را در آن گشود و عرفاء به آن «عنقاء» گویند و فلاسفه آن را هیولی نامند.<sup>۱</sup> از مجموعه روایات و شرح و تفسیر اهل عرفان، بر می‌آید که اولاً: «عماء» و «هباء» مترادف اند، منتها عماء به معنای توده عظیمی است از ابر رقیق که تحت فشار هیچ هوایی نیست تا به شکل خاصی در آید و این اشاره‌ای است به اینکه اولین تجلی خداوند فارغ از هر شکل خاصی است، لکن قابلیت هر صورتی را دارد، و «هباء» یا ذرات پخش‌شده حقیقتی است بی‌شکل که در تمام اشیاء پخش است، اما اینگونه نیست که با بودن در اشیاء مختلف، دچار تقسیم و تجزیه شود، بلکه هباء جوهری است که به حقیقت خودش بدون کم و کاست با هر صورتی باقی است و اول کسی که آن حقیقت بی‌نام و نشان را به «هباء» نام‌گذاری کرده امام علی (ع) است و شاهد بر این کلام ابن عربی همان روایتی است که از آن حضرت در مورد «هباء» آورده شد.<sup>۲</sup>

جمع بندی: از روایات و اقوال محققان عرفاء به دست می‌آید که صادر نخستین با مخلوق اول فرق دارد. صادر اول که گاهی از آن به «عماء»، «هباء»، «هیولای کلی»، «انبیت» و «بُعد» تعبیر می‌شود و نیز گاهی از آن با تعابیر «تجلی ساری»، «رق منشور»، «وجود منبسط»، «نور مرشوش» و نیز «نفس رحمانی» نام برده می‌شود، با «عقل اول» یا «قلم اعلی» فرق دارد، زیرا «صادر نخستین» هیچگونه تعینی ندارد، اما «عقل اول»، «مخلوق اول»، «نور رسول خدا»، «روح رسول خدا»، «روح اعظم»، «قلم اعلی» و «ملک کروبی» اسم‌های متفاوتی برای یک حقیقت‌اند، حقیقتی که خود اولین تعیین از تعینات صادر اول است و از روایت «هباء»<sup>۳</sup> از علی - علیه السلام - به خوبی بر می‌آید که با تجلی نور حق بر هباء، اولین صورتی که نمودار و متعین شد، صورت رسول خدا بود.

پس حقیقت رسول خدا که همان عقل اول، روح اعظم، قلم اعلی و... است صادر اول نیست، بلکه مخلوق اول و نخستین تعیین است و چون این حقیقت، اولین تعیین علمی خداوند است به او «عقل اول» و از آن رو که ظهور بقیه موجودات به نور وجود اوست به او «روح اعظم» گویند و چون خداوند به واسطه او کلمات وجودی را صورت خارجی می‌دهد او را «قلم اعلی» نام نهاده‌اند.

۱. رک: اصطلاحات صوفیه، واژه «هباء».

۲. رک: ابن عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، باب ۷، ص ۲۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲.

۳. بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۲.



### شروع خلقت از نگاه مسیحیت

در بین چهار انجیل قانونی (مرقس، لوقا، متی و یوحنا)، سه انجیل نخست را «همنوا» یا «همدید» می‌نامند، زیرا محتوایی تقریباً یکسان دارند و در آنها شخصیت حضرت عیسی به عنوان پسر انسان و عبد خداوند معرفی شده است، منتها عبد خاص او و فرزند تشریفی او که مشمول این لطف قرار گرفت که از مادری متولد شد که شوهری با او تماس پیدا نکرده بود. طبق اناجیل همنوا عیسی پیامبری است مانند سایر پیامبران که شریعت موسی را تأیید می‌کند.<sup>۱</sup> اما در انجیل یوحنا، حضرت عیسی به عنوان فرزند واقعی (نه صرفاً تشریفی) خداوند مطرح است، وگرنه حتی در عهد عتیق نیز «بنی اسرائیل» به عنوان فرزندان تشریفی خدا محسوب شده‌اند. در انجیل یوحنا حضرت عیسی - علیه السلام - همان خداست که تجسم یافته است و همو از ازل بوده و همه موجودات به واسطه او آفریده شده است و او خود مخلوق نیست:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» همان در ابتدا نزد خدا بود\* همه چیز به واسطه او آفریده شد. و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت\* در او حیات بود و حیات نور انسان بود\* آن نور حقیقی بود...\* او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد\* خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه او که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.<sup>۲</sup>

در دیگر آیات انجیل یوحنا آمده: «به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم». (۸:۵۹)

«از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم و باز جهان راگ داشته نزد پدرم می‌روم». (۱۶:۲۹)

«و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم». (۱۷:۶)

رساله‌های پولس نیز، با انجیل یوحنا هم‌نوا است. بعضی برآنند که تفکرات یوحنا از پولس گرفته شده است<sup>۳</sup> پولس می‌گوید: «آری تمام موجودات به وسیله او [مسیح] آفریده شد. او قبل از همه چیز وجود داشت».<sup>۴</sup>

۱. انجیل یوحنا، ۱:۱.

۲. انجیل متی، ۱۲:۸ و ۱۹:۱۷.

H. A. Wollson, *The Philosophy of the church fathers* v. 1, p. 177.

۳. برای نمونه رک:

۴. رساله پولس به کولسیان، ۲۳-۱:۱۵.

محتوای انجیل یوحنا را چند گونه می‌توان تحلیل کرد: ۱. طبق یک تحلیل خوش بینانه که مورد قبول عموم مسیحیان است، انجیل یوحنا نگاهی عرفانی و فراتر از نظر ظاهری به حیات عیسی دارد. طبق این تحلیل، تنها کسانی به حقیقت عیسی دست یافته‌اند که نگاه باطن‌بین داشته‌اند و از بین شاگردان و حواریان آن حضرت، تنها یوحنا اهل معن بوده و به سر عیسی پی برده است. طبق این تحلیل اینگونه نیست که محتوای انجیل یوحنا افکار وارداتی‌ای باشد که از غیر مسیحیت به مسیحیت آمده است. یکی از نویسندگان مسیحی می‌گوید: «تعبیر «کلمه» یا «لوگوس» در سایر اناجیل دیده نمی‌شود، زیرا این اصطلاحی مذهبی نبوده، بلکه معنای فلسفی داشته است. یوحنا از این طریق به انجیل جنبه جهانی می‌دهد و بیان می‌دارد که کلمه یا حکمت و عقل ازلی، که خداست و از خدا صادر شده به عنوان پسر، ظاهر کننده پدر می‌باشد»<sup>۱</sup>.

البته مسیحیانی بوده‌اند و هستند که تفسیر فعلی مسیحیت از انجیل یوحنا را که از حدود ۳۵۲ میلادی در اولین شورای جهانی کلیسای رسمی یافت است تفسیری افراطی می‌دانند و بر این باورند که یوحنا قائل به تثلیث به تفسیر رسمی کلیسا نبوده، بلکه صرفاً حقیقت مسیح را به عنوان صادر اول و اولین تجلی حق تعالی مطرح کرده است. گرچه ما نسبت به «روش نقد تاریخی» اشکال داریم و کلیت آن را نمی‌پذیریم (در نقد تاریخی همیشه در پی آنند که برای پیدایش یک فکر، سر نخ‌های خارج از آن محیط فکری پیدا کنند) و معتقدیم که یک فکر واحد ممکن است در محیط‌های فکری متعددی بروز پیدا کند و نشو و نما نماید. ولی این را بعید نمی‌دانیم که یوحنا در صورتی که صاحب سر حضرت عیسی بوده (البته اگر در شاگردی یوحنا برای حضرت عیسی تردیدی نکنیم که بسیاری تردید کرده‌اند)<sup>۲</sup> به این حقیقت علم داشته که عیسی «کلمه خدا» است که همه موجودات از او آفریده شده‌اند، به ویژه اگر از انجیل یوحنا تفسیری افراطی نشود و حضرت عیسی به عنوان خدای مجسم مطرح نگردد، بلکه صرفاً گفته شود که او صادر اول و تجلی نخست خداوند است که بقیه موجودات از نور حقیقت او بهره‌مند شده و به عرصه وجود پا گذاشته‌اند، که در این صورت با حقیقت محمدیه که در روایات اسلامی و بیانات عرفای اسلامی آمده سازگار می‌آید. البته یک فرد مسلمان

۱- سی. تنی، مریل، معرفی عهد جدید، ترجمه: ط. میکائیلیان.

۲. فهم عزیز، المدخل الی العهد جدید، ص ۵۶.

نمی‌تواند این تحلیل را بپذیرد، زیرا از مجموع احادیثی که دست کم تواتر معنوی دارند به دست می‌آید که «مخلوق اول» نور رسول خداست که عرفاء از آن به «حقیقت محمدیه» تعبیر می‌کنند. در روایات متعددی آمده، کما اینکه بعضی از آنها گذشت، که ارواح تمام انبیاء از جمله حضرت عیسی - علیه السلام - در مرتبه‌ای بعد از عرش، کرسی لوح، قلم، فرشتگان، بهشت، جهنم و ... آفریده شده است. از این‌رو از نگاه یک فرد مسلمان، مطالب انجیل یوحنا، حتی با ارائه تفسیری معتدل، سخنان سرّی حضرت عیسی به حساب نمی‌آید، زیرا از نگاه اسلامی تمام انبیاء و اوصیاء آنها معصومند و سخنان معصومان هیچگاه با همدیگر ناسازگار و متناقض نمی‌باشد.

۲. دومین تحلیل این است که یوحنا متأثر از پولس بوده (شاهد این تأثیرپذیری را این می‌دانند که رساله‌های پولس قبل از انجیل یوحنا نوشته شده است و محتوای این دو هم افقند) و تفکر پولس، متأثر از تفکرات یونانی و فیلونی بوده است. ما در اینجا به مناسبت، دیدگاه‌های مختلف را دربارهٔ چگونگی شروع خلقت و نیز سیر اعتقاد به «لوگوس» را در فلسفه یونان و در دین و فلسفه یهود به اجمال مطرح می‌کنیم تا بستر لازم برای مقایسه میان دیدگاه و تلقی پولس و یوحنا و نگرش‌های فیلسوفان یونانی و یونانی مآب فراهم شود.<sup>۱</sup>

### «لوگوس» در فلسفه یونان

اصطلاح «لوگوس» (Logos) یونانی است و در معانی متعددی به کار رفته است از جمله: کلمه، کلام، عقل، نیروی مدبر، اصل، مبدأ و ... بحث لوگوس از مباحث مطرح نزد فلاسفه یونان بوده است.

طالس ملطی (۶۲۴ تا ۵۴۸ ق.م) شاید تحت تأثیر بابلیان عنصر اصلی آفرینش را «آب» می‌دانست و کلمه‌ای که در نزد بابلیان به معنای آب به کار می‌رفت در اصل معنای

۱. چهار جوب کنی این بحث عمدتاً از کتاب بحثی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، نوشته محمود رامیار گرفته شده است. در باب جایگاه والای بعضی حکمای یونان ذکر کلام جناب صدرا بجاست؛ ایشان می‌فرماید: «اسطوره‌های حکمت در میان پیشینیان، که به حقیقت حکمت دست یافتند و همانند انبیاء به حدوث عالم قائل شدند، هشت نفرند. سه تن ملطی‌اند: شامل طالس، انکسیمانس و آغاثادیمون. و پنج نفر یونانی‌اند: شامل انادقلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون و ارسطو». اسفار، ج ۵، بحث «اجماع الانبیاء و الحكماء علی حدوث العالم»، ص ۳۲۳.

نداء و بانگ داشت (یکی از معانی «لوگوس» بانگ و نداء است). ارسطو حدس می‌زند که چون غذای همه موجودات دارای رطوبت است و این‌که گرما خود از رطوبت به وجود آمده و بذره‌های همه اشیاء طبیعی رطوبت دارد، طالس به این دیدگاه رفته است.<sup>۱</sup> گوییم: بعید نیست مراد طالس از آب همان وجود منبسطی باشد که قابلیت پذیرش صور متعدد را داراست و عرفای مسلمان از آن به «نفس الرحمان» یا «عماء» یا «هباء» تعبیر می‌کنند و نام‌گذاری آن به «آب» شاید از جهت زلالت و بی‌شکل و رنگ بودن آب است.

هراکلیتوس (۵۳۰ ق.م) فیلسوفی شاهزاده و راهب که در طرح نظریه لوگوس شهرت دارد. از نظر وی لوگوس اصل و مبدأ عالم و اصل معقولیت همه چیز است؛ «لوگوس»، اخگر آسمانی است که هستی از آن پدید آمده و در واقع قوه مصور جهان است همچون قوه عاقله در انسان. روح انسان بخشی از عقل عینی یا لوگوس اشیاء است. به عبارت دیگر، لوگوس هم حیات است و هم عقل. هراکلیتوس عقل انسانی را جزئی از این عقل که عقل الهی است می‌داند. از نظر او عقل و اندیشه انسان در پی چیزی نیست جز پیوستن به این عقل الهی (کلمه) که گوهر همه اشیاء است.<sup>۲</sup> او اصل عالم را «آتش می‌داند اما آتشی که جنبه آسمانی دارد و عقل و شعور همان عنصر آتشین است که ارزشمند است: وقتی آتش خالص بدن را ترک کرد آب و خاکی که می‌ماند بی‌ارزش است.<sup>۳</sup>

فیثاغورث (۵۳۲ ق.م): که با مکاتب شرقی و ایرانی و مصری و بابلی آشنایی داشته و در پی جمع بین «عقل و حکمت» یونانی و «اسرار» مذاهب بوده است، اکتشافات ریاضی و موسیقی او را بدانجا سوق داد که «عدد» را مبدأ وجود دانست؛ نظام هستی جز هماهنگی اعداد نیست و انسان چون با جهان هستی هماهنگ است، این نظام را درک نمی‌کند. به نظر وی عقل به مدد علوم ریاضی، به اسرار عالم دست می‌یابد. این دیدگاه و نیز محوری بودن اندیشه تزکیه و تطهیر در نزد فیثاغورثیان، در افلاطون تأثیر داشته است.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳۲ و نیز رک: همان، ص ۲۲۲.

۲. رک: غلامرضا اعوانی، دومین سمپوزیوم بین المللی اسلام و مسیحیت ارتدکس، ص ۲۰ و نیز در:

Logos in: *Dictionary of philosophy and Religion*, by Willam L. Reese

۳. کاپلستون فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ج ۱، ص ۵۵۴۹ و نیز رک: رامیار، محمود، بحثی از نوت اسرائیلی

و مسیحی، ص ۲۲۱. ۴. همان، ص ۴۸۳۹ و نیز رک: همان، ص ۲۲۳.

اما افلاطون (۴۲۸ - ۳۴۷ ق.م) جهان ماده را سایه حقیقت، و حقایق اشیاء را همان «مُثَل» یا صور می‌داند؛ بالاترین مثال، «مثال خیر» است که از همه به خدا نزدیک‌تر است و بقیه، سایه‌های اویند، پس از نظر او «صادر اول» همان «مثال خیر» است که هراکلیتوس از آن به «لوگوس» تعبیر می‌کرد. در نظر ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م) شاگرد افلاطون جهان یکپارچه و زنده است. او می‌گوید «لوگوس» که جان دار و بی جسم است بسان دم آتش، تمام حوادث جهان را رهبری می‌کند. و نیز او علت صوری اشیاء را به نام «لوگوس» نام گذاری کرده است.

از آن‌کساگوراس تا ارسطوگاه نوس (nous) را به جای لوگوس به عنوان مبدأ انگیزشی جهان به کار برده‌اند. «نوس» قوه‌ای غیر مادی است، در حالی که «لوگوس» نیرویی مادی است.<sup>۱</sup> نیز در فرق این دو گفته‌اند: که نوس جنبه تنزیهی و لوگوس جنبه تشبیهی دارد. نوس به عنوان جوهر مجرد مفارق از ماده و عالم مادی است، اما لوگوس حال در همه چیز است. فقط در نوافلاطونیان وحدت و تلفیقی میان این دو نظریه (نوس و لوگوس) ایجاد می‌شود.<sup>۲</sup>

اما رواقیان (از قرن سوم قبل از میلاد تا اواخر قرن دوم میلادی) نظریه هراکلیتوس را بسط دادند و بر مفهوم «لوگوس» تأکید بسیاری کردند. از نظر آنها لوگوس اصل عالم است و جنبه الهی دارد، بلکه خود خداست. حقیقت لوگوس در همه موجودات عالم تجلی دارد. اینان از ظهور لوگوس در هر چیزی به «عقل پذیری» یا «کلمه عقلی» آن چیز و به تعبیر دیگر (logos) spermatikos<sup>۳</sup> تعبیر می‌کردند.<sup>۴</sup> به عبارت دیگر، این «بذر لوگوسی» اشاره به مبدئیت عقل فعال دارد که در ماده بی‌جان فعالیت دارد. از نظر رواقیون، «لوگوس» در انسان، همان عقل «ratio» در روح اوست که بر زبان انسان، تبدیل به خطاب و سخن «oratio» می‌شود. فیلون یهودی و آباء اولیه کلیسا از این تفکیک استفاده کرده‌اند. بی تردید عقاید مکتب فلسفی رواقی در بنیان و تبیین اعتقادات مسیحی تأثیر عمیقی داشته است.<sup>۵</sup>

۱. رک: Logos in: *Dictionary of philosophy and Religion*, by Willam L.Reesen

۲. غلامرضا اعوانی، دومین سمپوزیوم اسلام و مسیحیت ارتدکس، ص ۲۰.

۳. به معنای «بذر لوگوسی» یعنی در هر چیزی بارقه‌ای از آن «جوهر عقلی یا لوگوس» موجود است.

۴. همان قبلی، ص ۲۱.

۵. رک: Logos in: *Dictionary of philosophy and Religion*, by Willam L.Reesen

### ابتدای خلقت از نگاه یهود:

در کتاب مقدس یهود (عهد عتیق) از اول موجودی که خداوند به واسطه او جهان را آفریده تعبیرهای متفاوتی شده است؛ «عقل»، «حکمت»، «علم» و نیز «کلمه»؛ خداوند به «حکمت» خود زمین را بنیان نهاد، به «عقل» خویش آسمان را استوار نمود، به «علم» او لجه‌ها منشق گردید؛<sup>۱</sup> «آیا «حکمت» ندا نمی‌کند؟... خداوند مرا قبل از اعمال خویش در ازل مبدأ طریق خود داشت. من «حکمت» از ازل برقرار بودم، از ابتدا، پیش از بودن جهان هنگامی که لجه‌ها نبودند من مولود شدم...»<sup>۲</sup> در سفر پیدایش راجع به «کلمه» چنین آمده: «و خداوند گفت چنین بشود... و چنان شد»<sup>۳</sup>

البته یهودیان این عقل و حکمت را «تورات» (یعنی اسفار خمسه که به اعتقاد یهودیان بر حضرت موسی (ع) نازل شده است) می‌نامند و معتقدند که جهان هستی از روی آن ساخته شده است.<sup>۴</sup>

فیلون یهودی اسکندرانی که معاصر حضرت عیسی و یحیی است و در اسکندریه مردم را به فلسفه الهی دعوت می‌کرد و به دنبال این بود که بین فلسفه و دین آشتی ایجاد کند، تبیین خود را از لوگوس ارائه کرد.

بنا به دائرة المعارف جدید کاتولیک، نظریه «لوگوس» فیلون، آمیزه‌ای است از دیدگاه کتاب مقدس و فلسفه یونانی. در عهد عتیق از «کلمه» ای الهی سخن رفته که واسطه خلقت و تصرف خداوند در عالم است: «به کلام خداوند آسمان‌ها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او» (مزامیر، باب ۲۳، آیه ۶)، «کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید» (مزامیر، باب ۱۰۷، آیه ۲۰)، «ای اورشلیم خداوند را تسبیح بخوان... که کلام خود را بر زمین فرستاده است» (مزامیر، باب ۱۴۷، آیه ۱۵). این تجسم بخشی و انسان‌انگاری<sup>۵</sup> ادبی و شاعرانه «کلمه خدا» در عهد عتیق، زمینه را برای دیدگاه فیلون فراهم کرد. این تجسم بخشی و انسان‌انگاری «کلمه خدا» در ترگوم‌ها<sup>۶</sup> رو به فزونی گرفته بود. محتوای

۱. امثال سلیمان، ۲۲-۱۹: ۳.

۲. همان، ۲۶-۲۲: ۸.

۳. سفر پیدایش، باب اول.

۴. بر شیت رتا ۱:۱ به نقل از بحثی از نوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۲۳۵.

5. Personification

۶- ترجمه‌های تفسیری و موعظه‌گرایانه عهد عتیق از زبان عبری به آرامی.

ترگوم‌ها برگرفته از مطالب، روایات و گفته‌هایی است که قبل از فراهم شدن عهد عتیق مکتوب، در بین یهود رواج داشته‌اند. در ترگوم‌ها واژه «ممر» (که آرامی است و معادل «دابار» عبری و Logos انگلیسی است) غالباً معادل «یهوه» استعمال می‌شد. در متون و بیاناتی که به خدا بیشتر جنبه انسانی می‌داد، از واژه «ممر» استفاده می‌شد تا تعالی و تنزیه نام الهی حفظ شود. در ترگوم سفر پیدایش (۳:۸) آمده که آدم و حوا صدای «ممر» را در حال قدم زدن در بهشت شنیده بودند. از خلال استعمال «ممر» در مورد افعالی مانند شنیدن، گفتن، دیدن، عصبانی شدن و... که برای «یهوه» جنبه انسان‌انگارانه دارند، «ممر» میانجی و واسطه شاعرانه<sup>۱</sup> بین یهوه و مخلوقات او شده است. نتیجه این شد که کلمه «ممر» که در ابتدا برای پاسداری از تنزیه الهی به کار می‌رفت، به عنوان واژه‌ای به کار رفت که «جنبه حلولی» خداوند در عالم هستی را پررنگ کرد. «ممر» به عنوان ابزار خداوند در خلقت و تاریخ، و در تدبیر آن دو تلقی شد. در اینجا است که «کلمه تشخیص‌یافته» و ممرای تشخیص‌یافته با هم یکی می‌شوند. تعیین حد و مرز بین بیان شعری و زبان متافیزیک در این تشخیص‌یافتگی مشکل است.<sup>۲</sup> - یعنی معلوم نیست که این تصور شخص‌گونه و انسان‌وار از خداوند (یهوه) صرفاً بیان شاعرانه است یا اینکه نویسندگان عهد عتیق و ترگوم‌ها به طور هستی‌شناسانه و با نگاه فلسفی و متافیزیک و با دقت عقلی این متون را نوشته‌اند.

لوگوس به عنوان تمثال خداوند: مفهوم فلسفی - یونانی «لوگوس» ترکیبی از «لوگوس» هراکلیتوس و رواقیان با عالم مثل افلاطونی بود. فیلون نظریه عالم مثل افلاطونی را با «لوگوس» یکی می‌گرفت. از نظر افلاطون جهان محسوس، تصویری از عالم مثل است (تیمائوس ۹۲) و فیلون بر اساس سفر پیدایش (۱:۲۶) این دریافت را داشت که خدا انسان را به صورت و شبیه و خود آفریده است. فیلون از این آیه چنین برداشت کرد که لوگوس مثال و صورت خداست و انسان مثال «مثال» یا صورت صورت خداست؛ از طریق لوگوس کل جهان شکل گرفت و او مهم‌ترین موجودی است که عقلاً می‌توان تصور کرد و نیز نزدیک‌ترین موجود به حق تعالی است. بنابراین لوگوس «مثال» و مظهر الهی است، و او عقل تشخیص‌یافته الهی است که مخلوقات را به خداوند مرتبط می‌سازد.<sup>۳</sup>

۱. یعنی واقعاً و به صورت هستی‌شناسانه واسطه نیست، بلکه نویسندگان عهد عتیق در ترگوم‌ها از سر دوق، رابطه خدا «یهوه» و مخلوقات را این‌گونه ترسیم کرده‌اند.

2. Logos in: New Catholic Encyclopedia, Vol 8, P. 75, 60.

لوگوس و حکمت: به نظر می‌آید که در بعضی زمان‌ها «حکمت» از «لوگوس» نقش برجسته‌تری داشته و در زمان‌هایی لوگوس بر حکمت تفوق داشته است. در واقع این دو، چیزی نیستند جز همان عقل الهی که واسطه خلقت است. لوگوس همان حکمت است، منتها «حکمت» بیشتر جنبه انوئیت دارد و به عنوان مادر آفرینش، جنبه پذیرندگی عقل الهی را بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

فیلون می‌گوید: «عالمی که صرفاً از طریق عقل می‌توان به آن علم پیدا کرد، چیزی نیست جز «کلمه» الهی آنگاه که خداوند به عمل آفرینش پرداخت». بنابراین از نگاه فیلون، جهان ماده مثال و مظهر لوگوس است و لوگوس خود مثال و مظهر خداوند است.<sup>۲</sup> همو می‌گوید: «خداوند با «کلمه = لوگوس» بخشش و حکومت می‌کند، و این «کلمه» پیش از هر چیزی در عقل خدا بوده و در تمام اشیاء نیز تجلی یافته است».<sup>۳</sup>

از نگاه فیلون، «لوگوس»، عقل الهی، قانون بسیط جهانی و مثال عالی خداوند است. خدا به وسیله لوگوس جهان را از جرم پریشان و ماده تیره ساخت و خود به وسیله آن بر انسان ظاهر می‌شود و از راه کشف و شهود می‌توان به دیدار لوگوس نائل شد. لوگوس در انسان نیز هست و قوه فهم انسان همان تجلی لوگوس در ماست و از طریق این قوه فهم که لوگوس جزئی است می‌توان به لوگوس کلی پی برد.<sup>۴</sup> فیلون می‌گفت، فیثاغورث، افلاطون و موسی همگی به زبان عقلی واحدی سخن می‌گفتند، ولی حقیقت متجلی در فلسفه از موسی سرچشمه گرفته شده و موسی همان «کلمه = لوگوس» است (یعنی از حقایقی که بر عقل و دل فیلسوفان وارد می‌شود از تجلی حضرت موسی است که همان کلمه الهی است). لوگوس خدا نیست، بلکه مخلوق او و در رتبه‌ای پایین‌تر از او، اما ابدی و واسطه آفرینش است.<sup>۵</sup>

همچنین فیلون از نور واحدی سخن می‌گوید که از مقر الهی سرچشمه می‌گیرد و به همه عالم امتداد می‌یابد؛ لوگوس شعاعی از پرتو وجود الهی است.<sup>۶</sup> از نظر فیلون آن نور واحد، لوگوس و حقیقت موسی یکی‌اند.

خلاصه آنکه فیلون «کلمه خلاقه» در عهد عتیق را با لوگوس رواقیان یکی دانست و

۱. همان.

۳. فیلون اسکندرانی، درباره ساختمان جهان، ۴:۱ به نقل از بخشی از نوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۲۲۸.

۴. بخشی از نوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۲۲۹. ۵. همان، ص ۲۳۰.

۶. همان ۲۳۱.



لوگوس را به عنوان مبدئی متعالی به حساب آورد که خداوند به واسطه آن، خود را در جهان آشکار کرد. از نظر او لوگوس نقش «رهایبی بخشی» نیز داشت که می‌توان از طریق او به سرشت معنوی بالاتری دست یافت.<sup>۱</sup>

«لوگوس» در مسیحیت: از بررسی اجمالی کلمه یا لوگوس در فلسفه یونان و در دین یهود و نیز بررسی دیدگاه فیلون می‌توان در مورد منشأ دیدگاه پولس و یوحنا حدس‌هایی زد. این دو از مسیح به عنوان «کلمه» ای الهی تعبیر می‌کنند که در خلقت موجودات واسطه است، ولی خود نه مخلوق، بلکه مولود خداوند است.

پولس، که رساله‌هایش قبل از یوحنا نوشته شده، مسلماً با فلسفه یونان آشنا بوده است. یکجا از مناندر Menander (فیلسوف یونانی) نقل قول می‌کند و جای دیگر به اپیمنیدوس کرتی (دیگر فیلسوف یونانی) اشاره می‌کند. او می‌گفت: «عیسی «حکمت خدا»، صورت خدای نادیده، و نخست زاده تمام آفریدگان است که پیش از همه چیز بوده و در وجود او همه چیز موجود است... و به واسطه او همه چیز آفریده شده است».<sup>۲</sup>

البته پولس به طور صریح از واژه «کلمه» استفاده نکرده است: «خدا در این ایام آخر بواسطه پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیله او عالم‌ها را آفرید»<sup>۳</sup> که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه خود حامل همه موجودات بوده است».<sup>۳</sup>

اما یوحنا در انجیلش و در رساله اول و در مکاشفه‌اش به صراحت از «کلمه» استفاده کرده است، و آن را به عنوان قوه خالقه‌ای که جهان از آن آفریده شده، مطرح کرده است و همچنین از آن به «نور حیات» و «نور عالم»<sup>۴</sup> نیز تعبیر کرده است.

### نتیجه‌گیری کلی:

اندیشه «آفریده نخستین» یا «صادر نخستین» با ویژگی‌هایی از این قبیل که از همه مخلوقات به خدا، نزدیک‌تر است، آینه تمام‌نمای حضرت حق و مثال اعلائی همه مخلوقات است، و کلمه الهی‌ای است که منشأ خلقت بقیه موجودات است، از دیرباز در تفکر فلسفی و دینی بشر رواج داشته است.

۱. Logos in: Dic. of philosophy religion ر.ک

۳. رساله به عبرانیان، ۱:۱۳

۲. رساله به کولسیان، ۱۷:۱۵

۴. انجیل یوحنا، ۱:۱۲

پیروان سه دین ابراهیمی (اسلام، یهودیت و مسیحیت) هر کدام آن «کلمه الهی» یا «عقل اول» و... را بر بزرگترین شخصیت دینی خود تطبیق داده‌اند. اما در بین این سه شخصیت تنها از ساحت عصمت حضرت محمد (ص) براساس احادیث متواتر این سخن به طور حتم وارد شده که: «اولین آفریده خدا نور من است». اما در عهد عتیق از حضرت موسی آن پیامبر معصوم الهی، و نیز از انبیاء دیگر، سخنی نیامده که حضرت موسی (ع) اولین آفریده خداوند به حساب آمده باشد، بلکه فیلون فیلسوف یهودی که در پی جمع بندی فلسفه و دین بوده، «لوگوس = کلمه» مطرح در فلسفه یونان را بر حضرت موسی تطبیق داده است.

اما در مورد مسیح (ع) اولاً: در سه انجیل همتوا از این آموزه خبری نیست و تنها در کلام یوحنا و پولس مطرح شده است و اگر مسیح (ع) خود چنین داعیه‌ای می‌داشت باید به گونه‌ای، و لو مجمل و سر بسته، دیگر حواریان و نویسندگان دیگر اناجیل از آن خبردار می‌شدند و آن را منعکس می‌کردند و ثانیاً: اگر ادعا شود که تنها یوحنا و پولس به سرّ عیسی راه داشتند، در جواب گفته می‌شود که به کدامین دلیل کشف و شهود آنها مصون از خطاست؟

### فهرست منابع

- ابن بابویه قمی، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، نوادر، ح ۱، بیروت، دار الصعب، ۱۴۰۱ هـ ق  
 ابن سینا، ابوعلی، اشارات و تنبیهات، ج ۳، قم، نشر کتاب، ۱۴۰۳ هـ ق  
 ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، تحقیق فارس تبریزیان، انتشارات دلیل، ۱۳۷۹  
 ابن عربی، محیی الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، تصحیح عثمان یحیی، مصر، وزارت الثقافة و الاعلام،  
 ۱۳۹۲ هـ ق  
 اعوانی، غلامرضا، مقاله: عقل وحی در اسلام و مسیحیت «دومین سمپوزیوم اسلام و مسیحیت  
 ارتدکس»، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، ۱۳۷۴  
 جوادی آملی، عبدالله، مبادی اخلاق در قرآن، (ج ۱۰ تفسیر موضوعی)، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵  
 حر العاملی، محمد بن حسن، الجواهر السیة، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۰۲ هـ ق  
 حسن زاده آملی، حسن، رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، انتشارات فجر با همکاری وزارت  
 ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲.  
 حقی برسوی، شیخ اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ ق  
 حکیم ترندی، ابو عبدالله، ختم الاولیاء، تحقیق عثمان یحیی، بیروت، مطبعه کاتولیکی  
 حلّی ابن ادریس، سرائر (مستطرفات)، ج ۶  
 سهروردی، شهاب الدین، حکمت اشراق، ترجمه سید جعفر سجادی  
 سی تنی، مریل، معرفی عهد جدید، ترجمه ط. میکائلیان، تهران، انتشارات حیات ابدی، ۱۳۶۲  
 صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم شیرازی، اسفار اربعه، ج ۲، تهران، انتشارات حکمت اسلامی  
 صدرا، ۱۳۸۰.  
 صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم شیرازی، شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، تصحیح  
 محمدجواجوی  
 طباطبایی، سید محمد حسین، پاورقی بر بحار الانوار، ج ۱، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء،  
 ۱۴۰۳ هـ ق  
 طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، متن عربی، ج ۱، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۳۹۳ هـ ق  
 طبرسی، حسن بن فضل، مکرم الاخلاق، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۲ هـ ق  
 فهیم عزیز الدكتور القس، المدخل الی العهد جدید  
 قاضی سعید محمد بن محمد مفید قمی، شرح توحید صدوق، ج ۱، ۲ و ۳، تصحیح نجفقلی حبیبی،  
 تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷

کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران، انتشار

سروش، ۱۳۶۸

کاشانی، عبد الرزاق، اصطلاحات صوفیه، واژه «هباء»

کتاب مقدس، عهد عتیق و جدید

کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ج ۱، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ ق

کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، باب عقل و جهل، ح ۱

مندوزی حنفی، سلیمان ابراهیم، بیاع الموده، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶

مجتهد شبستری، محمد، هر مؤتیک کتاب و سنت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۵۴، ۵۷، ۶۳، ۶۴، بیروت، مؤسسه الوف

۱۴۰۳ هـ ق

مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، شرح اصول کافی، ج ۱، تهران، دار الكتاب الاسلامیه، ۱۳۶۲ هـ،

مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضر الفقیه، ج ۱۲، بنیاد فرهنگ اسلام

۱۳۹۹ هـ ق

محمود رامیار، بحثی از نبوت اسرائیلی و مسیحی

ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی

میرداماد، محمد باقر حسینی استرآبادی، الرواشح السماویة، قم، مؤسسه دار الحدیث، ۱۳۸۰

"ew Catholic Encyclopedia", Volume 8, «Logos»

A. Wolfson "The philosophy of the church fathers" v. 1, p. 177

William L. Reese, "Dictionary of Philosophy and Religion"